

تئوری های ارزش اضافی (قسمت چهارم)

[بخش ۴]

تئوری های کار مولد و کار غیر مولد

ما اکنون به نقطه بحث انگیز در نوشته های آدام اسمیت می رسیم که باید به آن توجه کنیم: تضاد بین کار مولد و کار غیر مولد. ۱۳۰۰۱ در نظر آدام اسمیت در باره آنچه او کار مولد می نامد و آن را از کار غیر مولد جدا می کند، ما دو گزینه در کنار هم می بینیم به طوری که در هر مسئله ای تا کنونی آن را مشاهده می کنیم. ما به هم ریختگی در این مساله موجود را در دو تعیین می بینیم در باره آنچه که او آن را کار تولیدی می نامد و برای آغاز این بررسی ما در ابتدا تعیین صحیح را مورد بررسی قرار می دهیم. [۱- کار مولد از نقطه نظر تولید سرمایه داری: کاری که ارزش اضافی تولید می کند]

کار مولد، در مفهوم خود برای تولید سرمایه داری، عبارت است از کار مزدی که در برابر بخش های مختلف سرمایه مبادله شده است (بخشی از سرمایه که صرف دستمزد شده)، تولیداتی که نه فقط این بخش از سرمایه را (یا ارزش نیروی کار را)، بلکه علاوه بر آن ارزش اضافی را برای سرمایه دار تولید می کند. بدین ترتیب این تنها کالا یا پول است که تبدیل به سرمایه می شود، و به عنوان سرمایه تولید شده است. تنها آن که دستمزدی مولد است که سرمایه تولید کند. (این درست همانند آن است که بگوئیم که باز تولیدی است در سطح بالاتر از آن ارزشی که برای آن صرف شده است، یا آن که این تولیدات در گردش خود، کار بیشتری را از آن چه در شکل دستمزد دریافت کرده، ارائه می دهد. در نتیجه، تنها آن نیروی کاری مولد است که ارزشی بزرگتر از خودش تولید می کند.)

وجود صرف طبقه سرمایه دار و همچنین سرمایه، وابسته به مولد بودن کار است: هر چند نه به طور مطلق، بلکه با مولد بودن نسبی آن. برای مثال: اگر یک روز کاری تنها برای زنده نگه داشتن کارگر کافی باشد، در این صورت او نیروی کار خودش را باز تولید می کند، ۱۳۰۱۱ بحث در باره مفهوم مطلق کار کارگر که مولد باشد بدین خاطر است که آن کار باز تولید می شود؛ می توان گفت، زیرا که آن کار مداوما جایگزین ارزش هایی می شود (برابر است با ارزش نیروی کار خودش) (که مصرف شده است. اما از نظر سرمایه داری آن کار مولد نیست، زیرا آن کار ارزش اضافی تولید نمی کند. (در حقیقت هیچ گونه ارزش جدیدی تولید نمی کند بلکه فقط ارزش قدیمی را جایگزین می کند؛ آن کاری را که مصرف کرده است - ارزش را - در یک شکل، به طوری که همان را به شکل دیگری باز تولید کرده است. با این تعبیر می توان گفت که کارگری مولد است که تولیدش برابر است با مصرفش، و این که کارگری غیر مولد است که مصرفش بیشتر از باز تولیدش باشد.)

از نظر سرمایه داری مولد بودن بر مبنای مولد بودن نسبی است - که کارگر نه فقط ارزش قدیمی را جایگزین کند بلکه ارزش جدیدی را هم به وجود آورد؛ به طوری که کارگر بتواند زمان کار بیشتری را در تولیدش عینیت ببخشد، بیش از آن زمانی که او را به عنوان کارگر نگه می دارد. این نوع تولید کارمزدی است که مبنای وجود سرمایه است.

حذر نظر بگیریم که هیچ سرمایه‌ای وجود ندارد، اما کارگر کار اضافی‌اش را به خودش اختصاص داده است - اضافه‌ارزشی که او ایجاد کرده است بیش از ارزشی است که مصرف کرده است. بدین ترتیب می‌توان گفت که تنها این کار است که به طور واقعی مولد است و ارزش جدید ایجاد کرده است

[۲- نظریات فیزیوکرات‌ها و مرکانتلیست‌ها در باره کار مولد]

نظریه‌ی کار مولد به طور طبیعی پس از نظریات آدام اسمیت در باره ریشه ارزش اضافی شروع شده است، این مسئله از طبیعت سرمایه بیرون می‌آید. از آنجا که او این نظریه را به دنبال تحقیقاتی که به وسیله فیزیوکرات‌ها انجام شده بود و حتی به وسیله مرکانتلیست‌ها به دست آورده است؛ او تنها این نظریه را از برداشته‌های غلط و مسیرهای اشتباه آن‌ها به خاطر ضعف تفکرشان، به دست آورده بود. هر چند اشتباه در تفکری که تنها کار کشاورزی را مولد می‌داند مخصوص فیزیوکرات‌هاست اما آن‌ها پیشرو این نظریه صحیح هستند که از نقطه نظر سرمایه‌داری تنها کاری مولد است که ارزش اضافی را به وجود می‌آورد؛ و در حقیقت ارزش اضافی برای خودش ایجاد نمی‌کند، بلکه برای صاحب شرایط یا وسایل تولید ایجاد می‌کند؛ کار است که یک تولید خالص را به وجود می‌آورد، ولی برای صاحب زمین است. زیرا که ارزش اضافی و یا زمان کار اضافی در تولید اضافی یا تولید خالص مادیت می‌یابد. (اما در این جا مجدداً فیزیوکرات‌ها تصور غلطی از این مسئله دارند؛ درست به همان اندازه که هست، برای مثال، گندمی بیش از آن چه که کارگران و مزرعه‌داران، می‌خورند؛ و همچنین در امر لباس، تولید بیش از آنی است که لباس صاحبان مانوفاکتور، کارگر و استاد کار - برای پوشیدن خودشان نیاز دارند) ارزش اضافی خودش به صورت غلطی درج شده است، زیرا آن‌ها تفکر نادرستی از ارزش داشتند و آن را به ارزش مصرف نیروی کار تقلیل می‌دادند و به زمان کار، کار اجتماعی، کار همانند، توجهی نداشتند. با این وجود آن‌ها تنها در باره‌ی کار مزدی تعیین صحیحی داشتند به طوری که آن را خالق ارزش بیشتری از بهای تولیدی‌اش می‌دانستند. آدام اسمیت این تعینات را از تصورات غلط بیرون آورد. تصورات غلطی که فیزیوکرات‌ها به آن وابسته بودند. اگر ما از فیزیوکرات‌ها به مرکانتلیست‌ها برگردیم حوزه دیگری از تئوری را خواهیم یافت که شامل همان نظریات کار مولد است، هر چند آن‌ها از آن آگاه نیستند. پایه تئوری آن‌ها همان ایده‌ای است که کار تنها مولد شاخه‌های تولیدی است که تولیدشان، هنگامی که عرضه می‌شود پولی بیش از آن چه که آن‌ها پرداخت کرده‌اند، برمی‌گرداند (یا بیش از آن چه که برای آن کالا در مبادله پصادر شده است)؛ که بدین ترتیب کشوری را قادر می‌سازد تا به درجه بالاتری در تولیدات طلا و نقره‌ی جدیدا کشف شده دست یابد. آن‌ها می‌دیدند که در این کشورها رشد سریعی از ثروت وجود دارد و طبقه متوسط نیز توسعه می‌یابد. چه چیز در حقیقت منبع این گسترش به دست آمده به وسیله طلا بود؟ دستمزد به نسبت قیمت کالاها افزایش نیافته بود؛ حتی دستمزد کاهش یافته بود و به این خاطر، نسبت کار اضافی افزایش یافته بود و نرخ سود بیشتر شده بود - این به خاطر آن نبود که کارگر مولدتر شده بود بلکه به آن خاطر بود که قدر مطلق مزد (می‌توان گفت کمیت اشیاء موجودی که کارگر دریافت می‌کرد) به زور کاهش یافته بود. در این کشورها، کار در حقیقت برای کسانی که کارگر را استخدام کرده بودند مولدتر بود. این حقیقت با هجوم به فلزات گرانبها همراه بود؛ و این چنین بود که آن‌ها تنها به صورت مبهمی از آن آگاه بودند، و همین امر باعث شد که مرکانتلیست‌ها را به سمت این نظر بکشاند که کار استخدام شده در شاخه‌هایی از تولید، به تنهایی مولد است. ۱۳۰۲۱ "افزایش قابل ملاحظه [جمعیت] که در تمام کشورهای اروپایی اتفاق افتاده است، در طی سال‌های ۵۰ یا ۶۰ قرن گذشته شاید دلیل اصلی‌ای باشد که منجر به افزایش تولیدات معادن آمریکا شده است. یک افزایش بسیار زیاد در فلزات گرانبها" (البته در نتیجه سقوط ارزش واقعی آن‌ها) "افزایش قیمت کالاها در یک نسبت بزرگتر از قیمت کار؛ این امر باعث فشار آوردن به شرایط کارگر می‌شود، و هم زمان با آن افزایشی در درآمد استخدام‌کنندگان. بدین ترتیب سرمایه‌دار وادار می‌شود که گردش سرمایه خود را بیشتر کرده و به حداکثر توان خود برساند و هر چه بیشتر بتواند وسائل را در اختیار بگیرد؛ - و این مساله قابل مشاهده است که این امر به طور قطع بیشترین مساعدت را در جهت افزایش جمعیت دارد... مستر مالتوس مشاهداتش چنین است که، کشف معادن آمریکا در زمانی که افزایش قیمت سکه ۳

تا ۴ برابر شد، تقریباً قیمت کار را دو برابر نکرد. ... قیمت کالاها برای مصرف‌کننده (برای مثال سکه) فوراً افزایش نیافت، چیزی که در اثر هجوم پول به وجود آمده بود؛ اما در حالی که نرخ سود در استخدام کارگران کشاورزی کاهش می‌یافت، نرخ سود مانوفاکتور ها افزایش می‌یافت، سرمایه به تدریج از مرحله‌ای قبلی به مرحله دیگر کشیده می‌شد: بدین ترتیب کل سرمایه تمایلی به افزایش سود از مرحله پیشین داشت، و افزایش سودها همواره با سقوط دستمزد متناسب بود (جان بارتون مشاهدات محیطی که تحت تاثیر شرایط طبقه کارگر جامعه است، لندن ۱۸۱۷ صفحات ۲۹ به بعد). * بدین ترتیب اولاً بر طبق گفته "بارتون"، در نیمه دوم قرن ۱۸ رقابتی میان آن پدیده‌ها وجود داشت. از سه دهه پایانی قرن شانزدهم و قرن هفدهم، سیستم مرکانتلیزم گسترش یافت. ثانیاً از آنجا که تنها کالاهای صادراتی با طلا و نقره اندازه‌گیری می‌شد و بر مبنای ارزش کاهش یابنده آن بود، در همین حال مصرف‌کنندگان کالاها را با طلا و نقره اندازه می‌گرفتند که ارزش پیشین آن‌ها را در نظر می‌گرفتند (تا هنگامی که رقابت در میان سرمایه‌داران به این اندازه‌گیری با دو استاندارد مختلف پایان داد)، کار در شاخه‌های قدیمی تولید مستقیماً به صورت مولد ظاهر شده بود، بدین ترتیب ارزش اضافه تولید می‌کرد، در حالی که فشار بر روی دستمزدها، سطح پیشین آن‌ها را کاهش داده بود.

[۳- دوگانگی در برداشت اسمیت از کار مفید. اولین توضیح او: نظریه کار مفید به عنوان کار مبادله شده در برابر سرمایه]

نظر دومی که تصویری غلط از کار مولد است که اسمیت آنرا اشاعه می‌دهد، با نظر درستی که ابتدا گفته است در هم می‌آمیزد، و در یک متن به سرعت جانشین یکدیگر می‌شوند. برای نشان دادن اولین تصور، ضروری است که نقل قول را در بخش‌های جداگانه بیاوریم. "یک نوع کار وجود دارد که به ارزش کالا اضافه می‌کند به طوری که به آن چیزی می‌دهد: کار دیگری وجود دارد که چنان تاثیری ندارد. کار اولی آن گونه که ارزش تولید می‌کند، ممکن است مولد نامیده شود؛ کار بعدی کار غیر مولد. بنابراین کار یک کارگر مانوفاکتور به طور عام، به ارزش موادی که بر روی آن کار می‌شود، چیزی اضافه می‌کند این عمل به خاطر قدرت خودش است و از سود مهارتش است. کار یک نوکر سطح پایین، برعکس، هیچ چیز به ارزش اضافه نمی‌کند. بدین ترتیب کارگر مانوفاکتور دستمزدش با مهارتش افزایش می‌یابد او در حقیقت ارزشش هزینه‌ای ندارد، ارزش دستمزد آنها به طور عام مجدداً ذخیره می‌شود، همراه با سود، در بالا بردن ارزش موادی که کار او به آن چیزی اضافه کرده است. اما توانایی یک خدمتگزار سطح پایین هیچگاه چیزی ذخیره نمی‌کند. یک مرد ثروتمند را با استخدام چند کارگر مانوفاکتور افزایش می‌دهد. او با به خدمت گرفتن چند خدمتکار سطح پایین فقر خود را افزایش می‌دهد" (آدام اسمیت تحلیلی در باره علت اصلی ثروت ملت‌ها) بخش دوم قسمت سوم جلد دوم مک کلوج، صفحات ۹۳-۹۴ (در این عبارت - و در ادامه آن چه که قبلاً نقل شد تضاد معینی به چشم می‌خورد که در کنار یکدیگر شانه به شانه هستند - آنچه که اصل و به صورت برجسته از کار مولد درک می‌شود این است که، آن کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند - "سود صاحب کار" - اضافه شدن به بازتولید ارزش "آن") "کارگران او" تداوم بازتولید خود". همچنین صنعت‌گران نمی‌توانند "با استخدام کردن کارگران متنوع مانوفاکتور" ثروت را افزایش دهند (مردان و زنان کارگر) مگر اینکه بعداً، با اضافه کردن به ارزشی که توانایی بازتولید آنها را افزایش دهد، که ارزش اضافی تولید کند. ثانیاً هر چند در این مطلب آدام اسمیت منظور از کار مولد، کاری است که به طور عام "ارزش ایجاد کند" ۱۳۰۳۱ اما این امر را برای یک لحظه به حساب نمی‌آورد، به طوری که ما می‌توانیم نقل قول دیگری از او بیاوریم که اولین تصورات او بعضاً تکرار شده، و بعضاً شدیدتر فرموله شده است، و به خصوص پیشرفته‌تر است. "اگر کمیت غذا و لباس، به هر ترتیب ... که به وسیله کار غیرمولد مصرف می‌شود، در میان دستان تولیدکنندگان مولد تقسیم شود، آن‌ها بازتولید خواهند شد، و همراه با آن سود به دست می‌آید، ارزش کاملی از مصرف خودشان" (همان منبع ص ۱۰۹؛ بخش ۲، قسمت ۳). در اینجا کارگر مفید به طور کاملاً صریح کسی است که نه تنها برای سرمایه‌دار ارزش کاملی از ابزار اعاشه تولید می‌کند که شامل دستمزد نیز می‌شود، بلکه آن را "با سود" برای او باز تولید می‌کند. تنها کاری که تولید سرمایه می‌کند کار مفید است. کالاها یا پول تبدیل به سرمایه می‌شوند همچنین مبادله مستقیم در برابر نیروی کار صورت می‌گیرد و تنها به صورتی مبادله می‌شود که به وسیله کار بیشتر جایگزین شود، کاری بیشتر از آنکه برای

خودشان لازم است. ارزش مصرف نیروی کار برای سرمایه‌دار به عنوان یک سرمایه‌دار ارزش مصرف واقعی نیست، که مفید بودن این کار مشخص ویژه باشد - که این کار ریسندگی، بافندگی و یا غیره است. سرمایه‌دار نگرانی کمی دارد که ارزش مصرف تولید این کار چگونه است، به طوری که برای سرمایه‌دار تولید یک کالا است (حتی قبل از آنکه برای اولین بار به صورت قابل مبادله درآید)، نه یک کالای مصرفی. آنچه که منافع او را در کالا تامین می‌کند این است که آن کالا ارزش مصرفی بیشتر از آنچه که برایش پرداخت شده، به همراه داشته باشد؛ و بدین ترتیب ارزش مصرف کار برای او، آن است که کمیت بزرگتری را از زمان کار به او برگردانده است، بیشتر از آنچه که او در شکل دستمزد پرداخته است. البته همراه با این، کارگران مفید تمام آنهایی حضور دارند که سهمی به هر ترتیب در تولید کالاها دارند، از کارگزاران واقعی تا مدیران و مهندسان (در صورتی که آنها جدا از سرمایه‌دار باشند) و حتی همان گونه که یک مقام انگلیسی اخیراً گزارش داده است در کارخانه‌ها "به طور صریح" در کنار کسانی که به عنوان کارگران مزدی استخدام می‌شوند تمام اشخاصی که در کارخانه استخدام شده‌اند و یا در دفتر کاری که وابسته به آنهاست، محاسبه می‌شوند، به جز خود صاحبان مانوفاکتور. (به جمله‌بندی گزارش قبل از جمع‌بندی بخشی از این مطالب بی سر و ته توجه کنید) در اینجا کار مولد از نقطه‌نظر تولید کاپیتالیستی مشخص شده است و آدم اسمیت در اینجا به اصل موضوع رسیده است، به فکر فرو می‌رود. این مساله یکی از بزرگ‌ترین کشفیات علمی است (همان گونه که مالتوس به درستی مشاهده کرد، این بررسی اختلاف بین کار مولد و غیرمولد است که در سراسر بنیان‌های تمام اقتصاد سیاسی بورژوازی ادامه دارد) همان چیزی که او به صورت کار مولد مشخص می‌کند، که کاری است که مستقیماً قابل مبادله با سرمایه است: بدین ترتیب آدم اسمیت مشخص می‌کند که با مبادله، با در نظر گرفتن شرایط تولید کار، و ارزش به طور عام، خواه به وسیله پول یا کالا، اولین تبدیل به سرمایه صورت می‌گیرد. (و کار به کار مزدی در مفهوم علمی‌اش تبدیل می‌شود) همچنین این مساله پایه معینی است برای آنچه که کار غیر مفید (مولد) خوانده می‌شود زیرا قابل تبدیل به سرمایه نیست بلکه مستقیماً با درآمد سر و کار دارد به طوری که با سود و دستمزد پرداخت می‌شود) که در کنار آن دسته‌های متفاوتی وجود دارند که هر یک سهم خود را می‌برند و به عنوان شرکای سود سرمایه‌دار هستند، همانند بهره و اجاره). در حالی که تمام بخش‌های کار به خودشان پرداخت می‌کنند (همانند کار کشاورزی دهقان سرف) و به صورت یک بخش مستقیماً در برابر سرمایه مبادله می‌شود (همانند کار کارگران مانوفاکتور در شهرهای آسیا)، که هیچ سرمایه و هیچ دستمزد کاری در افکار اقتصاد سیاسی بورژوازی برای آن در نظر گرفته نمی‌شود. این تعینات مربوط به وضعیت مادی مشخص کار نمی‌شود (و همچنین مربوط به طبیعت تولید یا کاراکتر ویژه کار، به عنوان کار مشخص، نیست) بلکه مربوط به شکل جامعه‌ی معین می‌شود، در حقیقت مربوط به مناسبات تولید مشخص می‌شود، یعنی آن گونه که کار واقعیت می‌یابد. برای مثال بر طبق این تعینات یک هنرپیشه یا یک بازیگر اگر کارش در خدمت سرمایه‌دار باشد، مفید (مولد) است (یک کارآفرین (زیرا او بیش از آن چه که برای کارش به شکل دستمزد دریافت کرده، باز می‌گرداند؛ در حالی که یک خیاط کارمزدی که به منزل سرمایه‌دار می‌رود و شلوار او را تعمیر می‌کند، تنها برای او ارزش مصرف دارد، و در حقیقت کار غیرمفید است. کار اولی با سرمایه مبادله می‌شود، کا بعدی با در آمد. کار اولی ارزش‌اضافی تولید می‌کند؛ و در دومی درآمد مصرف می‌شود. کار مفید و غیرمفید در اینجا همواره از نقطه‌نظر دارنده پول مورد بررسی قرار می‌گیرد، از نقطه نظر سرمایه‌دار مورد بررسی قرار می‌گیرد، نه از دیدگاه صاحب نیروی کار (کارگر)؛ بدین ترتیب مطالب نامربوطی که به وسیله (GANILH) گانیل و دیگران نوشته شده، بیانگر آن است که آنها درک کمی از موضوع داشته‌اند. سوالی که آن‌ها در مورد کار گر یا خدمت کار یا عملکرد یک تن‌فروش، نوکر و غیره دارند، این است که هر کدام چه بازدهی دارند. ۱۳۰۳۱ ۱۳۰۴۱ یک نویسنده کارگر مفید است نه از آن جهت که او ایده‌ای را تولید می‌کند، بلکه از آن جهت که ناشری را ثروتمند می‌کند که کار او را منتشر می‌کند، یا آن که او مزدبگیر سرمایه‌دار است .. ارزش مصرف یک کالا در حالی که کار مفید کارگر در درون آن بقرار دارد، ممکن است کاملاً بیهوده باشد. ماده‌ای که به صورت ویژه‌ای جلوه کند به هیچ وجه مربوط به طبیعت آن نیست بلکه برعکس تنها بیانگر مناسبات تولید اجتماعی معینی است. آن ماده تعیینی است از کاری که آن را به وجود آورده نه از اجزایی که در نتیجه آن به وجود آمده بلکه از شکل اجتماعی معینی است که به وجود آمده است. از طرف دیگر اگر در نظر بگیریم که سرمایه تمام تولید را در اختیار گرفته باشد- و بدان ترتیب یک کالا (به

گونه‌ای که جدا از صرف ارزش مصرفش باشد) به هیچ عنوان به وسیله هیچ کارگری به وجود نیامده است که خودش صاحب شرایط تولید برای تولید آن کالا باشد، - در این صورت تنها سرمایه‌دار تولیدکننده کالاهاست (تنها کالا بدون وجود نیروی کار) - بدین ترتیب درآمد باید در برابر کالاها مبادله شود، کالاهایی که تنها تولید شده و فروخته شده و فروخته است، یا در برابر کار، که درست همانند آن کالاهایی است که خریداری شده تا مصرف شود؛ و تنها به خاطر وضعیت ویژه کار است، یعنی ارزش مصرف آن - به خاطر خدماتی است که با توجه به وضعیت ویژه آن، این خدمات را به کسانی ارائه می‌دهد که از آن استفاده می‌کنند یا آن را می‌خرند یا مصرف می‌کنند. تولیدکننده این خدمات، کالا ارائه می‌دهد. کالاهایی که دارای ارزش مصرف معینی هستند (واقعی یا تصویری) و دارای ارزش مبادله معینی هستند. برای خریدار، این خدمات صرفاً ارزش مصرف دارد، ابژه‌هایی که ۱۳۰۵۱ او درآمدش را صرف آن می‌کند. کارگران غیرمفید سهم خودشان را از درآمد دریافت نمی‌کنند (از دستمزد و سود)، آنها سهمشان را از شرکای تولیدکننده‌شان به رایگان دریافت می‌کنند: آنها باید سهم خودشان را از آنها بخرند؛ آنها نمی‌توانند کاری با تولید خودشان انجام دهند. به هر ترتیب این مساله مشخص است، بزرگترین بخش درآمد (دستمزد و سود) صرف کالاهای تولید شده به وسیله سرمایه می‌شود، بخش کوچکی از آن صرف خدمات کارهای غیرمولد، و برعکس می‌شود. مواد معینی که از کار شکل می‌گیرند، و بدین ترتیب از تولید به دست آمده‌اند، به خودی خود چیزی به جز تمایزی میان کار مولد و غیرمولد نیستند. برای مثال، آشپز و پیشخدمت در یک هتل عادی دارای کارمولد هستند، زیرا کار آنها برای صاحب هتل تبدیل به سرمایه می‌شود. همان اشخاص دارای کار غیر مولد هستند، زیرا که خدمتکاران سطح پائینی هستند و همان گونه که من گفتم از خدمات آنها سرمایه بیرون نمی‌آید، اما در آمد برای آنها مصرف می‌شود. در حقیقت این چنین اشخاصی برای من به عنوان مصرف‌کننده، در هتل کار غیرمولد انجام می‌دهند. "آن قسمت از تولید سالانه زمین و کار در هر کشوری که جایگزین سرمایه شده است، هرگز بلافاصله برای چیزهای دیگر به کار نمی‌افتد بلکه تنها دستمزد کار مولد را می‌پردازد. این بدان خاطر است که به سرعت قسمت‌های تشکیل‌دهنده درآمد نظیر سود یا اجاره جدا می‌شوند، و ممکن است که به طرق مختلفی صرف کار مفید و غیر مفید شود. هر قسمت از آن دارایی که به عنوان سرمایه یک فرد به خدمت گرفته می‌شود، همواره دارنده سرمایه انتظار دارد که آن بخش از سرمایه را با سود جایگزین کند. بدین ترتیب صاحب سرمایه آن را به کار می‌گیرد تا تنها از آن در کارمولد استفاده کند؛ و پس از آن که آن را در عملکرد سرمایه به کار انداخت، درآمدی برای آن حاصل می‌شود. هر جا که او قسمتی از کار غیرمفید را به کار می‌گیرد، در هر شکل که باشد، از همان لحظه‌ای به کارگیری از سرمایه‌اش کسر می‌شود و از سرمایه‌اش برای مصارف فوری کنار گذاشته می‌شود. "همان منبع ص ۹۸) برای توسعه‌ی سرمایه‌ای که به تمام بخش‌های تولید مسلط شده است، و بدین ترتیب به صنایع خانگی و اشکال خرد آن - به طور مختصر، صنعتی که برای مصرف شخصی است و نه تولید کالایی - که در حال اضمحلال است، مشخص است که نیروی کار غیرمولدی که خدمت آن‌ها مستقیماً در برابر درآمد مبادله می‌شود در بسیاری قسمت‌ها تنها به خدمات شخصی می‌پردازد و تنها بخش کمی از آنها تولید ارزش مصرف مفید می‌کند. (نظیر آشپزها، خیاط‌های تعمیر کار و خیاط‌های خانگی) در نتیجه تنها بخش غیرقابل توجهی از این کارگران غیرمولد نقش مستقیمی در تولید موادی دارند که برای اولین بار در شیوه تولید سرمایه‌داری گسترش یافته است. آنها در آن تولید مشارکت دارند زیرا که خدمات آنها در برابر درآمد مبادله می‌شود. آن چنان که آدام اسمیت خاطرنشان می‌کند این امر مانع ارزشمند بودن خدمات این کارگران غیرمولد نیست. ارزش کار آنها معین و قابل تعیین است، به همان ترتیبی که ارزش کار کارگران مولد (یا مشابه آن): بدین ترتیب ارزش تولید هماهنگ با کار آنها و یا تولید آنهاست. سایر عوامل در این رابطه عملکرد خودشان را دارند هر چند به آن مربوط نیستند. ۱۳۰۶۱ نیروی کار کارگر مولد برای خود کارگر، کالا است. همچنین است برای کارگر غیرمولد. اما کار مولد برای خریدار نیروی کار کالا تولید می‌کند و کار غیرمولد برای او صرفاً ارزش مصرف دارد و یک کالا نیست؛ یا یک ارزش مصرف واقعی است یا یک ارزش مصرف ذهنی. این مسئله کاملاً مشخص است که کار غیرمولد آن کاری است که کالایی را برای خریدارش تولید نمی‌کند بلکه در حقیقت کالایی‌هایی را از او می‌گیرد. "بخشی از کارهای مورد نیاز در جامعه، شبیه خدمتکاران ساده است که هیچ ارزشی تولید نمی‌کنند... برای مثال شاه و تمام افسرها چه آنها که حقوقی هستند یا نظامی که تحت این نام خدمت می‌کنند، تمام نظامیان و دریانوردان، کارهای غیرمفید انجام می‌دهند.

آنها خدمتگزاران عمومی هستند و به وسیله بخشی از تولید سالانه صنایع توسط مردم دیگر، تغذیه می‌شوند... در همین ردیف باید به حساب آورده شوند... مردان کلیسا، حقوق‌دانان، پزشکان، و بروکرات‌ها از هر نوع؛ بازیگران، لوطی‌ها موزیسین‌ها آواز خوانان اپرا، رقاصان اپرا، و غیره... (همان منبع صفحات ۹۴ - ۹۵) همانطور که گفته شد به خودی خود تمایز بین کار مولد و کار غیرمولد چیزی نیست که بتوان با نوع ویژه‌ای از کار مخصوص یا با ارزش مصرف ویژه‌ای آن را معین کرد... به طوری که این کار خاص دارای وضعیت معین اجتماعی باشد. از یک طرف کار با سرمایه قابل مبادله است، از طرف دیگر با درآمد. در یک جهت کار به سرمایه تبدیل می‌شود و خالق سود برای سرمایه‌دار است؛ از جهت دیگر قابل مصرف است، یکی از عواملی است که درآمد به وسیله‌ی آن مصرف می‌شود. برای مثال کارگری که به وسیله یک پیانو ساز استخدام شده، یک کارگر مولد است. کار او نه فقط جایگزین دستمزدی می‌شود که مصرف شده، بلکه در تولید پیانو به عنوان کالایی تبلور یافته است که پیانوساز آن را می‌فروشد و یک ارزش اضافی فراتر از ارزش دستمزد، حاصل شده است. اما در نظر بگیرید که برعکس من تمام مواد مورد نیاز برای یک پیانو را خریده باشم (یا برای تمام موادی که کارگر ممکن است خودش آنها را داشته باشد)، و اینکه به جای خریدن یک پیانو از یک مغازه، آن را در خانه‌ی خودم بسازم. کارگری که پیانو می‌سازد اکنون کار غیر مولد انجام داده است زیرا کار او مستقیماً در برابر درآمد من مبادله شده است. [۴- توضیح دوم آدام اسمیت: نظریه کار مولد به عنوان کاری که در یک کالا عینیت یافته است]. گرچه این امر مشخص است که در آن زمینه‌هایی که سرمایه تمام تولید را تحت سیطره درآورده است - می‌توان گفت، تمام کالاها برای بازار تولید می‌شوند و نه برای مصرف فوری، و بهره‌وری کار به همان میزان گسترش یافته است - همچنین اختلاف عینی میان کار مولد و کار غیر مولد بیشتر و بیشتر شده است به گونه‌ای که اولی به استثنای موارد جزئی به صورت وسیعی کالا تولید می‌کند و دومی به استثنای موارد کمی تنها خدمات شخصی ارائه می‌دهد. بنابراین بخش اولی تولیدکنندگان بلافاصله هستند، ثروت مادی تشکیل یافته از کالاها، تمام کالاها را تولید می‌کنند، به جز آنهایی که شامل خود نیروی کار هستند. این یکی از حوزه‌هایی است که آدام اسمیت را به پیش کشیدن نکات دیگری از اختلافات می‌کشاند، با اضافه کردن به اولی و در اصل معین کردن اختلاف ویژه بین کار مولد و کار غیرمولد. بنابراین در زیر شاهد مبانی مختلفی از ایده‌هایی خواهیم بود که او می‌گوید: "کار خدمتکار خانگی" (همان گونه که از کارگر مانوفاکتور متمایز است) "به ارزش هیچ چیز اضافه نمی‌کند... تغذیه خدمتکار خانگی هیچگاه جایگزین نمی‌شود. ثروت یک مرد با استخدام چند کارگر مانوفاکتور افزایش می‌یابد؛ اما با نگهداری چند خدمتکار خانگی فقرش افزایش می‌یابد. گرچه کار دومی ارزش خودش را دارد و پاداشش به خوبی و همانند کار پیشین است. اما کار کارگر مانوفاکتور خودش را در کالای مخصوصی عینیت می‌بخشد یا آنکه به صورت کالای قابل فروش، کمیت معینی از کار انبوه و ذخیره شده تبدیل به استخدام نیروی کار شده و اگر ضروری باشد به فرصت دیگری تبدیل می‌شود. این کار، یا آنچه که همانند آن است، قیمت آن کار، که اگر ضروری باشد می‌تواند پس از آن، تبدیل به کمیتی از کار شود که برابر با آن چیزی باشد که اساساً تولید شده است. کار خدمتکار خانگی، ۱۳۰۷۱ برعکس، نمی‌تواند خودش را در هیچ کالای مخصوص یا کالای قابل فروشی عینیت بخشد. خدمت آنها به طور عام از بین بردن دائمی کار خودشان است، و به ندرت نشانه یا ارزشی را پشت سر خود باقی می‌گذارند. زیرا که یک کمیت برابر با خدمت می‌تواند پس از آن تهیه شود... کار مقداری محترمانه‌تر در جامعه وجود دارد که شبیه خدمتگزاران خانگی، کار مولد نیستند و خودشان را در هیچ کالای دائمی محقق نمی‌کنند و همچنین کالای قابل فروش تولید نمی‌کنند. (همان منبع صفحات ۹۳۰ - ۹۴ - PASSIM) برای مشخص کردن کار غیرمولد ما در اینجا تعینات زیر را داریم، که هم زمان مشخص است با تفکرات آدام اسمیت مرتبط است: کار غیرمولد "ارزش تولید نمی‌کند"، "به ارزش هیچ چیز اضافه نمی‌کند"، "نگهداری" (از کارگر غیرمولد) "هیچگاه جایگزینی ندارد"، "این کار نمی‌تواند خودش را به هیچ کالای ویژه یا قابل فروشی تبدیل کند". برعکس، "خدمات او به صورت عام نابود کردن دائمی مصرفشان است، و به ندرت هیچ گونه نشان یا ارزشی پشت سرشان باقی می‌گذارند که برابر با کمیت خدماتی باشد که تولید شده است." و در انتها، کار آنها نمی‌تواند خودش را در هیچ ماده دائمی یا کالای قابل فروش محقق کند. "در اینجا "ارزش مولد" یا "ارزش غیرمولد" معنی متفاوتی می‌یابد که با آنچه که این کلمات به صورت اساسی برای آن به کار رفته‌اند، اختلاف دارند. ارجاع این مساله به تولید ارزش اضافی نیست، که به خودی خود دلالت بر بازتولید معادلی برای ارزش مصرف شده

دارد. بر طبق این گفته کار یک کارگر هنگامی مفید خوانده می‌شود که او ارزش مصرف شده را به همان میزان مصرف جایگزین کند، با اضافه کردن به هر ماده‌ای، به وسیله کارش، کمیتی از ارزش را که برابر باشد با آنچه که به عنوان دستمزد در یافت کرده است. در اینجا تعیین شدن به وسیله شکل اجتماعی، متعین شدن مفید بودن و غیرمفید بودن کارگر، که به وسیله ارتباطشان با تولید سرمایه‌داری مشخص می‌شود، به کنار گذاشته شده است. از بخش ۹ کتاب چهارم (جایی که آدام اسمیت تئوری‌های فیزیوکرات‌ها را نقد می‌کند)، می‌توان مشاهده کرد که او این انحراف را به عنوان نتیجه بخشی از مخالفتش با فیزیوکرات‌ها و بعضاً تحت تاثیر آنها شروع کرده است. اگر یک کارگر صرفاً هر ساله معادل دستمزدش را جایگزین کرده باشد، بدین ترتیب او برای سرمایه‌دار کار مفید انجام نداده است. او در حقیقت دستمزدش را جایگزین کرده یعنی قیمت کارش را خریده است. مبادله مطلقاً همانند آن است که سرمایه‌دار کالایی را خریده باشد که این کارگر تولید کرده است. او برای کاری پرداخت کرده که دربرگیرنده سرمایه ثابت و دستمزد بوده است. او همان کمیتی را تصرف کرده که کار در شکل کالا ارائه داده، همان گونه که قبلاً در شکل پول بوده است. پول او بدین ترتیب تبدیل به سرمایه نشده است. در این مساله او همان گونه است که اگر کارگر خودش صاحب شرایط تولید بود. او باید هر ساله ارزش شرایط (ابزار و لوازم کار) تولید را از ارزش تولید سالانه‌اش کسر کند، به طوری که آنها را جایگزین یکدیگر کند. آنچه که او خریده است یا می‌تواند سالانه بخرد می‌تواند سهم ارزش تولیدش باشد که برابر است با کار جدیداً اضافه شده به سرمایه ثابتش در طی سال. بدین ترتیب در چنین حالتی تولید سرمایه داری نیست. اولین دلیل که چرا آدام اسمیت این نوع از کار را مولد می‌نامد، این است که فیزیوکرات‌ها آن را “سترون”* و “غیر مولد” می‌نامیدند. * آدام اسمیت در بخشی که به این مسئله ارجاع می‌دهد، چنین می‌گوید: “ابتدا این طبقه” (که منظورمان طبقات صنعتی است و در کشاورزی نیستند)، “شناخته شده هستند” [به وسیله فیزیوکرات‌ها]، “صرف سالانه خودشان را باز تولید میکنند، و در ادامه، در انتها، درآمد و سرمایه موجود را که بجای مانده و در اختیارشان بوده است... کشاورزان و کارگران حاشیه‌ای، در حقیقت بیش از اموالی که صرف استخدام و تداوم کار آنها شده است بر جای می‌گذارند، و به طور سالانه تولید خالص را بازتولید می‌کنند، اجاره آزاد به زمین... کارگرمزرعه و کارگران کشاورزی مطمئناً بیشتر از تجار، صنعتگران، و کارگران مانوفاکتور تولید میکنند. افزایش تولید یک طبقه به طبقه دیگر یا به غیر تولیدکننده‌ها داده نمی‌شود” (ثروت ملل چاپ O.U.P، جلد دوم صفحات ۲۹۴ - ۲۹۵) (گرنیر بخش ۳ ص ۵۳۰). بدین ترتیب در اینجا آدام اسمیت به نقطه نظر فیزیوکرات‌ها باز می‌گردد ۱۳۰۸۱. “کار مفید” واقعی، که ارزش اضافی ایجاد می‌کند و بدین ترتیب (تولید خالص) ایجاد می‌کند، کار کشاورزی است. او نظریه خودش را در مورد ارزش اضافی کنار می‌گذارد و می‌پذیرد که نظر فیزیوکرات‌ها صحیح است. هم‌زمان با این مسئله او تاکید می‌کند، هر چند در مقابل فیزیوکرات‌هاست، که کار مانوفاکتوری (و آن طور که خودش می‌گوید به همراه کار تجاری) همچنین مفید هستند، حتی اگر در بالاترین حد جهان نباشند. بدین ترتیب او سود را مربوط به شکل اجتماعی می‌داند، تعییناتی که یک “کارگر تولیدی” دارد. این تعیینات عبارت از نقطه نظر تولید سرمایه‌داری است؛ و بیان آنها در مخالفت با فیزیوکرات‌هاست، که طبقه صنعتی، غیرکشاورزی، دستمزد خودش را بازتولید می‌کند، که آن هم بطور کلی ارزشی برابر با ارزش مصرفش تولید می‌کند، و بدین ترتیب “در انتها به تولید سرمایه یا درآمدی می‌رسد که آن را استخدام کرده است”. بدین ترتیب تحت نفوذ و ضدیت با فیزیوکرات‌ها، دومین تعیینات او از آنچه کار مولد می‌نامد، بیان می‌شود: “ثانیا” آدام اسمیت می‌گوید: “به نظر می‌رسد در این محاسبه، توجه به صنعتگر، کارگر مانوفاکتور و تجار نامناسب بوده است، و به همان گونه است که با کار خدمتکاران بر خورد میشود. کار خدمتکار خانگی باقی نمی‌ماند و بر مبنایی نیست که باقی بماند و آنها را استخدام کند. تداوم و استخدام آنها همراه با هم در گرو مهارتشان است و کاری که آنها انجام می‌دهند به طور طبیعی هزینه را بازپرداخت نمی‌کند. کار آنها در خدمات است که به عموماً کار آنها در لحظه از بین می‌رود و نمی‌تواند خودش را عمدتاً در هیچ نوع کالای قابل فروشی متعین کند که بتواند جایگزین ارزش دستمزد و نگهداریش شود. بر عکس کار صنعتگر، و مانوفاکتوری و تاجر به طور طبیعی، خودش را در کالاهای قابل فروش محقق می‌کند. این متفاوت از آن چیزی است که من کار مولد و غیر مولد را بررسی کردم. من در آنجا صنعتگران، کار مانوفاکتوری، و تجار را در درون کارهای مولد قرار دادم و خدمتگزار سطح پایین را در میان کار سترون یا غیر مفید قرار دادم” (همان منبع ص ۲۹۵) (گرنیر ص ۵۳۱).

همچنان که سرمایه تمام بخش تولید را تحت سیطره در می‌آورد، به همان ترتیب، درآمد به طور کلی در برابر کار مبادله می‌شود، هر چند مستقیماً در برابر کاری که کالا تولید می‌کند قرار ندارد، اما در برابر خدمات صرف قرار دارد. سرمایه بعضاً در برابر کالاها مبادله می‌شود که آن کالاها به عنوان ارزش مصرف هستند و بعضاً در برابر خدمات ارائه می‌شوند که آنها نیز به عنوان ارزش مصرف به کار گرفته می‌شوند. یک کالا - همان گونه که از خود نیروی کار متمایز شده - یک شیء مادی است که در برابر انسان قرار دارد، چیزی است که فایده معینی برای او دارد، به طوری که کمیت معینی از کار در آن متعین شده یا مادیت یافته است. بدین ترتیب ما به تعینی می‌رسیم که قبلاً در اساس خود شامل موارد زیر است: I کار مولد عبارت از آن کاری است که کالا تولید می‌کند؛ و در حقیقت چنین کارگری بیش از تولیدش کالا مصرف نمی‌کند، بیش از آنکه کارش بیارزد مصرف نمی‌کند. کار او خودش را در "مقداری کالای قابل فروش" عینیت می‌بخشد، "در هر کالای قابل فروشی که بتواند جایگزین ارزش دستمزد او و تداوم زندگی‌اش شود" - (بدین ترتیب کارگرانی که این کالاها را تولید می‌کنند مد نظر است). کارگر مولد با تولید کالاهایی مداوماً سرمایه متغیر را بازتولید می‌کند، سرمایه‌ای که او مداوماً در شکل دستمزد مصرف می‌کند. او مداوماً سرمایه‌ای را تولید می‌کند که به او پرداخت می‌شود "همانی که او را استخدام کرده و تغذیه می‌کند." در مرحله اول آدام اسمیت به طور طبیعی در مورد کاری که خود را در صورت یک کالای قابل فروش عینیت می‌بخشد، تمام کارهای فکری را به آن اضافه می‌کند که مستقیماً در تولید مادی مصرف می‌شود. نه فقط کارگری مد نظر اوست که مستقیماً با دستانش یا با ماشین کار می‌کند، بلکه ناظر، مهندس، مدیر، منشی و دیگران - در یک کلمه، کار تمام اشخاصی که در یک حوزه معین تولید مواد برای تولید کالای معینی، مورد نیاز است. هر کس که کارش به آن اضافه می‌شود (همکاری می‌کند) برای تولید کالا مورد نیاز است. در حقیقت آنها کار ارزشمند خود را به سرمایه اضافه می‌کنند و ارزش تولید را به همان مقدار افزایش می‌دهند. (این مسئله در مورد کار بانکداران و غیره چگونه است؟ ۵۷) ۱۱۳۰۹۱ ثانیاً آدام اسمیت می‌گوید به طور کلی، "عموماً" این مورد در کار کارگر غیرمولد مطرح نیست. اگر چه سرمایه تولید مادی را تسخیر کرده است و صنایع خانگی از میان رفته است، و صنایع کوچک و صنعتگران کوچک که ارزش مصرف را مستقیماً برای مصرف‌کننده در منزل خودشان می‌سازند - با این حال آدام اسمیت به خوبی می‌داند که یک خیاطی که من به خانام می‌آورم تا پیراهن‌های من را بدوزد. یا کارگری را که وسایل زندگی را تعمیر می‌کند، یا خدمتکاری که خانه را رفت و روب کرده و تمیز می‌کند و غیره یا آشپزی که باگوشت غذا و سایر چیزهای خوشمزه را درست می‌کند، کار خودشان را در یک چیزی متبلور می‌کنند. و در حقیقت ارزش آن اشیاء را افزایش می‌دهند، دقیقاً به همان طریقی که خیاط در کارخانه انجام می‌دهد. مهندسی که ماشین را تعمیر می‌کند، کارگری که ماشین را تمیز می‌کند یا آشپزی که در هتل به عنوان کارگر مزدبگیر یک سرمایه‌دار کار انجام می‌دهد، همه به همان ترتیب هستند. این ارزش‌های مصرف همچنین چه به لحاظ پتانسیل، کالایی بودن؛ پیراهن‌هایی که ممکن است که به مغازه فروشنده فرستاده شود، منزل دوباره فروخته شود، لوازم منزل ممکن است به حراج گذاشته شود و غیره. بنابراین این اشخاص دارای توانایی هستند که کالا تولید کنند و ارزشی به اشیائی بیافزایند که روی آنها کار می‌کنند. اما این مقوله بسیار کوچکی است که در مورد کارگران غیرمولد به وجود می‌آید و انبوه خدمتکاران، کشیش‌ها و کارمندان دولت، سربازان و موزیسین‌ها و غیره چنین افزایشی را صورت نمی‌دهند. اما گرچه کم یا زیاد شماری از این "کارگران غیرمولد" ممکن است به هر میزانی وجود داشته باشند، - و این مساله به وسیله محدودیت‌هایی که در "حوزه خدماتی، که به طور عام حضورشان دائمی است" و غیره پذیرفته شود - چیزی که هیچگاه نوع مخصوصی از کار نیست و همچنین شکل خارجی کارشان ضرورتاً آن را به صورت "مولد" یا "غیرمولد" نشان نمی‌دهد. همان کار می‌تواند هنگامی مولد باشد که من آن را به عنوان سرمایه‌دار بخرم، به عنوان تولیدکننده که بتوانم ارزش بیشتری ایجاد کنم، و همچنین هنگامی غیرمولد است که من آن را به عنوان مصرف‌کننده بخرم، که درآمد را صرف آن کنم، به طوری که ارزش مصرف آن را مصرف کنم و اهمیت ندارد که این ارزش مصرف از میان می‌رود و این از بین رفتن ممکن است به وسیله فعالیت خود نیروی کار باشد یا آن که خودش را در یک شیء دیگری مادیت بخشیده یا متعین کند. آشپز در هتل کالایی را برای شخصی تولید می‌کند که به عنوان سرمایه‌دار کار او را خریداری می‌کند - یعنی صاحب هتل؛ مصرف‌کننده گوشت گوسفند خرد شده، باید برای کار او مبلغی را بپردازد و این کار برای

مالک هتل جایگزین می‌شود (جدا از سود) و جدا از پرداخت دائمی او برای کار آشپز. از طرف دیگر اگر من کار یک آشپز را برای پختن گوشت و غیره بخرم، برای من، استفاده از آن کار به مفهوم عام آن نیست، بلکه برای لذت بردن از آن است، برای مصرف آن به عنوان نوع مخصوص مشخص کار، در اینجا کار غیر مولد است، به رغم این حقیقت که این کار خودش را در یک تولید مادی عینیت بخشیده و درست توانسته است به خوبی (در نتیجه آن) به یک کالای قابل فروش تبدیل شود، به همانگونه که برای صاحب هتل کار کرده است.. (اختلاف مهم) (اختلاف مفهومی) همچنان باقی مانده است: آشپز برای من (شخص خصوصی) چیزی جایگزین نکرده است. در حقیقت سرمایه‌ای که من برای او پرداخته‌ام، جایگزین نشده است. زیرا من کار او را به عنوان ارزشی خریداری نکرده‌ام که خالق عوامل تولید است، بلکه صرفاً برای خاطر ارزش مصرفش خریداری کرده‌ام. کار او، برای من مبلغی کمتر از آن چه برای آن پرداخته‌ام، جایگزین کرده است، این همان دستمزد اوست، درست همانند آن است که مثلاً شامی که من می‌توانم در هتل بخورم به خودی خود مرا قادر می‌کند که بتوانم همان شام را مجدداً بار دیگر خریده و آن را بخورم. این تمایز همچنین بین کالاها نیز وجود دارد. کالایی که سرمایه‌دار آن را خریده تا سرمایه ثابتش را جایگزین کند (برای مثال مواد پنبه اگر او چاپگر پارچه باشد) ارزش خودش را در پارچه چاپ شده جایگزین می‌کند. اما از طرف دیگر اگر سرمایه‌دار آن را خریده باشد تا خود پنبه را مصرف کند، پس کالا مبلغ سرمایه‌گذاری شده را جایگزین نکرده است. میتوان گفت بزرگترین قسمت جامعه، طبقه کارگر است که باید به طور مداوم این نوع از کار را برای خودش انجام دهد؛ اما تنها قادر است هنگامی آن را انجام دهد که کار "مولد" انجام دهد. او تنها هنگامی می‌تواند گوشت را برای خودش بپزد که دستمزدی را تولید کرده باشد که بتواند از آن برای خرید گوشت استفاده کند؛ و این تنها هنگامی اتفاق می‌افتد که بتواند وسایل و ابزار زندگی را داشته باشد و در مسکن مناسبی زندگی کند، او تنها می‌تواند پوتین‌های خود را واکس بزند، و آن هنگامی است که ارزش لوازم آن را تولید کرده باشد، اجاره خانه و قیمت پوتین‌هایش را پرداخت کرده باشد. بدین ترتیب در مورد طبقه کارگران مولد، کاری که آنها برای خودشان انجام می‌دهند به عنوان "کار غیرمولد" است. این کار غیرمولد، هرگز آنها را قادر نمی‌سازد ۱۰۳۱ که بتوانند همان کار غیرمولد را بار دیگر تکرار کنند مگر آنکه آنها قبلاً کار مولد انجام داده باشند. ثالثاً از طرف دیگر: یک موسس تئاتر، کنسرت، فاحشه‌خانه، و غیره اختیار موقتی نیروی کار بازرگر، موزیسین، تن‌فروش و غیره را می‌خرد - در حقیقت در یک مسیر دایره‌وار تنها منافع اقتصادی ظاهری را نشان می‌دهد؛ در نتیجه پروسه همان است - او به اصطلاح "کار غیرمفید" را خریده است "خدماتی که فوراً جای انجام دادن کاری، محو می‌شود" و به هیچ عنوان خودش را در در هیچ چیز "پایدار همانند کالای واقعی و قابل فروش" محقق نمی‌کند ("به خصوص در مصرف آن") ("جدا از خودش). فروش آن به عموم برای او سود و دستمزد را به همراه دارد. این خدمات که او خریداری می‌کند، او را قادر می‌سازد که آنها را دوباره بخرد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت، آنها خودشان هزینه مصرف شده را برای آنکه به آنها پرداخت شود بازتولید می‌کنند. این مسئله در مورد منشی‌ای نیز وجود دارد که وکیل استخدام می‌کند - به جز آن حقیقت که این خدمات به عنوان امری متداول خودشان را در "مسائل خاص"، بسیار بزرگ به صورت یک سلسله اسناد و قرار دادهای مفصل نشان می‌دهند. این حقیقت دارد که این خدمات به سرمایه‌گذار و کارفرما، خارج از درآمد عمومی پرداخت می‌شود. اما این حقیقت نیز وجود دارد که خدماتی به همه تولیدات ارائه می‌دهند به گونه‌ای که آنها وارد مصرف فردی می‌شوند. این حقیقت هم نیز وجود دارد که کشور نمی‌تواند این خدمات را به میزان زیادی صادر کند؛ اما می‌تواند کسانی را که این خدمات را انجام می‌دهند صادر کند. بدین ترتیب است که اقلام صادراتی فرانسه شامل هنرمندان، رقص، آشپز و غیره است. و آلمان متخصصان آموزش را صادر می‌کند و همچنین وسائل آنها نیز صادر می‌شود، به طوری که کفش و کتاب‌های رقص، بازگشت درآمدی برای کشور دارد. بدین ترتیب اگر از یک طرف بخشی از به اصطلاح کار غیرمولد ۴ خودش را در ارزش مصرف متعین می‌کند که ممکن است همانند کالا باشد) کالای قابل فروش) از طرف دیگر بخشی از خدمات در وضعیتی قرار دارند که در شکل ابژکتیو نیستند - به صورتی که هیچ چیز مادی ندارند که جدای از اجرای آن خدمات باشد. و وارد کالاها به عنوان بخشی از ارزششان نمی‌شوند که بتواند با سرمایه خریداری شود (به وسیله خریداران بلاواسطه نیروی کار) تا بتواند دستمزدی را جایگزین کرده و سودی را برای او به ارمغان بیاورد. به طور مختصر، تولید این خدمات می‌تواند بخشا، تحت عنوان سرمایه طبقه‌بندی شود که به عنوان بخشی از کاری باشد که خودش را در اشیای

مفیدی دسته‌بندی کند که مستقیماً به وسیله درآمد خریداری شده است؛ و در تحت تولید سرمایه‌داری طبقه‌بندی نمی‌شود. چهارم. تمام جهان "کالاها" می‌تواند به دو بخش بزرگ تقسیم شود. اولی نیروی کار و دومی کالاها که متمایز از خود نیروی کار است. همان گونه که چنین خدماتی خریداری می‌شود و همان گونه که این خدمات نیروی کار را در بر می‌گیرد، آن نیروی کار را تداوم بخشیده یا تغییر می‌دهد، و غیره، در یک کلمه آن را به شکل خاصی در می‌آورد یا اینکه تنها آن را تداوم می‌بخشد. بنابراین برای مثال خدمات آموزش و پرورش به هر ترتیب "ضرورت صنعتی شدن است" یا مفید است؛ خدمات پزشکی سبب تداوم سلامتی و محافظت از منابع تمام ارزش‌ها می‌شود همانند خود نیروی کار - اینها خدماتی است که سبب بازگشت "کالای قابل فروش، و غیره" می‌شود که به معنی خود نیروی کار است که به هزینه تولید یا بازتولید این خدمات وارد می‌شوند. آدام اسمیت می‌داند که چگونه "آموزش و پرورش" ابتدائی وارد ارزش تولید انبوه کارگران می‌شود. و به هر ترتیب خدمات پزشکی مربوط به هزینه‌های فرعی تولید هستند *. (هزینه‌های اتفاقی که صرفاً هزینه هستند، هزینه‌های غیر مولدی که هم برای کار مادیت یافته و هم برای کار زنده بوجود می‌آید) آنها می‌توانند به عنوان هزینه بازیافت نیروی کار محاسبه شوند. اجازه بدهید که در نظر بگیریم دستمزد و سود هم زمان به مجموع ارزش کاهش می‌یابند. به هر دلیل (برای مثال، زیرا که مردم تنبل شده باشند)، و در همان زمان ارزش مصرف (به علت آنکه کار به تولید کمتری تبدیل شده باشد که بارآوری زمین کاهش یافته باشد و غیره)، در یک کلمه، بخشی از تولید که ارزشش برابر با درآمد است، کاهش یافته است، زیرا کار جدید کمتر به کار سال گذشته اضافه شده است، و زیرا کار اضافه شده تولید کمتری ایجاد کرده است. اگر در چنین شرایطی سرمایه‌دار و کارگر بخواهند همان مقدار از ارزش را که در اشیاء مادی قبلاً بوده است، مصرف کنند، آنها باید خدمات کمتری را در مورد پزشکی، آموزش و پرورش، و غیره دریافت کنند. و اگر آنها مجبور باشند که همان سرمایه‌گذاری را برای هر دو خدمت انجام دهند، مجبور می‌شوند که مصرفشان را از کالاهای دیگر کاهش دهند. بدین ترتیب مشخص است که کار دکتور و معلم مستقیماً مبنایی را در برابر آن چه در یافت کرده‌اند، ایجاد نمی‌کنند، بلکه کار آنها وارد ارزش تولید مبنایی می‌شود که ایجادکننده تمام ارزش‌هاست - یعنی تولید هزینه‌های نیروی کار. ۱۱۳۱۱۱ آدام اسمیت چنین ادامه می‌دهد: "سوما: به نظر می‌رسد که وراي هر تصویری صحیح نیست که بگوییم که کار صنعتگر و مانوفاکتور و تاجر درآمد واقعی جامعه را افزایش نمی‌دهد. برای مثال باید در نظر بگیریم که، همان گونه که به نظر می‌رسد در این سیستم در نظر گرفته شده است، ارزش مصرف شده روزانه، ماهانه و سالانه این طبقه دقیقاً با تولید روزانه، ماهانه و سالانه آنها برابر است؛ این مساله به خاطر آن نیست که کار آنها هیچ چیز به درآمد واقعی اضافه نمی‌کند، به ارزش واقعی سالانه تولید زمین و نیروی کار جامعه. برای مثال یک صنعتگر که در ابتدا شش ماه پس از برداشت محصول کاری به ارزش ۱۰ پوند انجام داده است، در عین حال او باید، در همان زمان ۱۰ پوند ذرت را مصرف کند و سایر مواد ضروری دیگر. در عین حال به طور واقعی ارزش ۱۰ پوند را به تولید سالانه زمین و نیروی کار جامعه خودش بیافزاید. به همین ترتیب او نیمی از درآمد سالانه‌اش را به ارزش ۱۰ پوند از ذرت و سایر لوازم ضروری مصرف کرده است. او ارزش برابری از کار را تولید کرده است که او را قادر می‌سازد که با آن کالایی را بخرد یا دیگران آن را بخرند. ارزش، بدین ترتیب عبارت از چیزی است که در طی این ۶ ماه مصرف و تولید شده است. درآمدی برابر با نیمی از سال، که برابر نیست با ۱۰ پوند بلکه ۲۰ پوند است. در حقیقت ممکن است در هر لحظه زمانی بیش از ۱۰ پوند از ارزش کار او وجود نداشته باشد. اما اگر ۱۰ پوند ارزش ذرت و سایر و لوازم زندگی که به وسیله صنعتگر مصرف شده است، به وسیله یک سرباز مصرف شده باشد یا به وسیله یک خدمتکار سطح پایین مصرف شده باشد، ارزش آن بخش از تولید سالانه که در انتهای شش ماه موجود است، ۱۰ پوند کمتر از آنچه خواهد بود که واقعا در نتیجه کار صنعتگر به وجود آمده است. هر چند ارزش آنچه که صنعتگر تولید کرده است در هیچ لحظه‌ای از زمان نمی‌تواند بزرگتر از ارزشی باشد که او مصرف کرده است، همچنین در هر لحظه از زمان ارزش کالاهای واقعا موجود در بازار در نتیجه آنچه که او تولید کرده است، بزرگتر از چیزی باشد که اگر به صورت دیگری بود) " ثروت ملل چاپ O.U.P جلد دوم صفحات ۲۹۵ - ۲۹۶ (گرنیر همان منبع بخش سوم صفحات ۵۳۱ - ۵۳۳). آیا مجموع ارزش کالاها در هر زمان در بازار بزرگتر از آن چیزی نیست که اگر "کار غیرمولد" در آن وجود نداشت؟ آیا در هر لحظه از زمان در بازار در کنار حبوبات و گوشت و غیره، فاحشه‌ها، قانون‌دان‌ها، صاحبان کنسرت و تئاتر و کشیش‌ها، سربازان،

سیاستمداران و غیره وجود ندارند؟ این پسران و دختران جوان ذرت و سایر ضروریات زندگی را به خاطر هیچ دریافت نمی‌کنند. آنها در مقابل با خدماتشان یا چیزی به ما ارائه می‌دهند یا آزار می‌رسانند، که آن خدمات دارای ارزش مصرف هستند و تولید آنها دارای ارزش مبادله است و به عنوان مواد مصرفی به حساب می‌آیند، به طوری که در هر لحظه زمانی هم‌زمان با مواد قابل مصرف بودن به شکل کالا نیز وجود دارد، کمیتی از مواد قابل مصرف در شکل خدمات. بدین ترتیب در هر لحظه زمانی، مجموعه کمیت مواد قابل مصرف بزرگتر از آن چیزی است که وجود دارد، بدون به حساب آوردن خدمات مصرفی. ثانیاً ارزش هر چند بزرگتر باشد؛ برابر با ارزش کالاهایی است که برای خدمت ارائه می‌شوند و برابر است با ارزش خود خدمات. بدین ترتیب در اینجا همانند هر مبادله کالا به کالا، ارزش برابر با ارزش برابر مبادله می‌شود، همان ارزش دو برابر می‌شود، یک بار در برابر خریدار و یک بار در برابر فروشنده > .آدام اسمیت با ارجاع به فیزیوکرات‌ها چنین می‌گوید:

“هنگامی که کاربران این سیستم ادعا میکنند که مصرف صنعتگران، صاحبان منوفاکتور و تجار، برابر است با ارزش آنچه که آنها تولید کرده‌اند، آنها احتمالاً منظورشان چیزی بیشتر از درآمد آنها، یا سرمایه‌ای که به مصرف آنها اختصاص داده شده، نیست “ (این ارزش آن چیزی است که آنها تولید کردند) (همان منبع ص ۲۹۶) (گارنیر ص ۵۳۳).

در اینجا فیزیوکرات‌ها، در ارتباط با کارگر و مزدبگیر درست می‌گویند، اجازه تنها میزان مخصوصی از سود را تشکیل می‌دهد < . ۱۳۱۲ > نوشته‌های آدام اسمیت در همین زمینه – به گونه‌ای است که انتقاد او از فیزیوکرات‌هاست – کتاب چهارم بخش نهم (ادیت گارنیر فصل سوم):

“تولید سالانه زمین و کار در هر جامعه‌ای می‌تواند تنها به دو طریق ارزش‌افزایی کند: اول به وسیله بهبود در تولید نیروهایی از کارمولد که به طور واقعی در درون آن تداوم یافته است؛ و یا ثانیاً به وسیله افزایش در کمیت آن کار. بهبود در نیروهای تولیدی کارمولد بستگی دارد به، اولاً بهبود در توانایی کارگر؛ بالا بردن کاربرد ماشین، در آن جا که به کار اشتغال دارند ... افزایش در کمیت کار مولد واقعی که در هر جامعه‌ای به استخدام درآمده است، این افزایش باید به افزایش سرمایه‌ای وابسته باشد که آن نیروی کار را به استخدام درآورده است؛ و افزایش سرمایه، مجدداً باید به طور دقیق با میزان پس‌انداز درآمد برابر باشد و همچنین اشخاص مخصوصی که مدیریت کرده و سرپرستی می‌کنند استخدام شدگان سرمایه را، یا اشخاص دیگری را که به آنها وام می‌دهند “ (همان منبع ص ۲۹۵) (گارنیر صفحات ۵۳۴ – ۵۳۵).

در اینجا ما یک سیکل دوگانه باطل را داریم- ابتدا: تولید سالانه به وسیله تولید کاربیشتر افزوده شده است. تمام ابزار برای افزودن این توانایی تولید (به گونه‌ای است که این افزودنی مدیون حوادث طبیعی نیست حوادثی همانند مساعد بودن آب و هوا و غیره) نیاز به یک افزایش سرمایه دارد. اما برای افزایش سرمایه، تولید سالانه کار باید افزایش یابد. این سیکل اول است. ثانیاً: تولید سالانه می‌تواند به وسیله افزایشی در کمیت کار استخدام شده، افزایش یابد. کمیت کار استخدام شده می‌تواند تنها هنگامی افزایش یابد که سرمایه‌ای که می‌خواهد آن کار را استخدام کند در ابتدا افزایش یافته باشد. سیکل دوم. آدام اسمیت به خودش کمک می‌کند که از این دور باطل با کلمه “پس‌اندازها”، چیزی که به نظر او در حقیقت تبدیل درآمد به سرمایه است، خارج شود.

در نظر گرفتن تمام سود به عنوان “درآمد” برای سرمایه‌دار به این صورت غلط است. قانون تولید سرمایه‌داری برعکس نیاز دارد که یک بخش از ارزش اضافی، از کار پرداخت نشده، که به وسیله کارگر شکل گرفته، تبدیل به سرمایه شود. هنگامی که فرد سرمایه‌دار به عنوان یک سرمایه‌دار عمل می‌کند – همچنین به عنوان عملکرد سرمایه – او خودش ممکن است در باره این پس‌انداز فکر کند؛ اما این امر برای او به عنوان ضرورت صندوق پس‌انداز است. افزایش کمیت کار تنها وابسته به شمار کارگران نیست، بلکه همچنین مربوط به طولانی شدن روز کار نیز می‌شود. کمیت کار بدین ترتیب می‌تواند افزایش یابد بدون آنکه بخشی از سرمایه که

تبدیل به مزد می‌شود افزایش پیدا کند .. همزمان با این فرض هیچ نیازی به افزایش ماشین‌آلات و غیره نیست (گرچه آنها سریعتر فرسوده می‌شوند؛ اما این امر اختلافی ایجاد نمی‌کند). تنها چیزی که افزایش می‌یابد بخش مواد خام است که به دانه و غیره مربوط می‌شود و این حقیقت باقی می‌ماند که با انتخاب یک کشور واحد (تجارت خارجی را کنار بگذاریم)، ارزش اضافی باید در ابتدا در کشاورزی به وجود آید قبل از آنکه این امکان وجود داشته باشد که صنایع مواد خام را از کشاورزی دریافت کنند. بخشی از این مواد خام، نظیر زغال سنگ، آهن، چوب، ماهی و غیره (همچنین چیزهای دیگری برای مثال مانند کود)، در یک کلمه تمام مواد مورد استفاده دیگری از کود حیوانات، می‌تواند صرفاً سبب افزایش بارآوری نیروی کار شود (اما شمار کارگران به همان میزان باقی می‌ماند). بدین ترتیب هیچ نیازی به افزایش آن نیست. از طرف دیگر قبلاً نشان داده شده است که افزایش توان تولیدی به طور اساسی همواره با تمرکز سرمایه در نظر گرفته شده است، نه با مجموع سرمایه. ۵۸ هر چند پس از آن هر پروسه‌ای تکمیل‌کننده دیگری می‌شود < >. دلیل آنکه چرا فیزیوکرات‌ها موعظه می‌کردند “ بگذار بشود، بگذار بگذرد” به طور مختصر رقابت آزاد را تشویق می‌کردند، به درستی در جملات زیر از آدام اسمیت آمده است:

“تجارت که بین این دو بخش مختلف از مردم انجام می‌شود “ (کشور و شهر) “ در نهایت ترکیبی از کمیت معینی از تولید خامی است که در برابر کمیت معینی از تولید مانوفاکتوری مبادله می‌شود. گران تر بودن بعدی و بنابراین ارزانتر بودن قبلی؛ و به هر ترتیب در هر کشوری قیمت تولید مانوفاکتور ها افزایش می‌یابد و قیمت مواد اولیه حاصل شده از زمین کاهش می‌یابد و بدین ترتیب تمایل به کشاورزی کمتر می‌شود.”

اما همه‌ی قید و بندها و محدودیت‌ها بر روی مانوفاکتورها و تجارت خارجی، باعث گران‌تر شدن کالاهای مانوفاکتوری و غیره می‌شود و به همین ترتیب، سایر مسائل. (اسمیت [همان منبع ص ۳۰۸] [گرنیر منبع پیشین صفحات ۵۵۴ – ۵۵۶]). ۱۳۱۳ دومین نظریه اسمیت در باره کار “مولد و غیرمولد” – یا نظریه‌ای که با سایر نظریات در تقابل است – متناسب با این نظریه چنین می‌شود که: اولی کاریست که تولید کالا می‌کند و دومی کاریست که “هیچ کالایی” تولید نمی‌کند. او انکار نمی‌کند که یک نوع از کار، برابر با دیگری، یک کالا است. ملاحظه کنید به این قسمت:*

کار دومی ... ارزش خود را دارد و اجرت مناسب خود را دریافت می‌کند، درست همانند کار پیشین “ (این از نقطه نظر اقتصادی است؛ هیچ مسأله اخلاقی یا چیز دیگری در آنجایی وجود ندارد که این نوع یا آن نوع کار انجام می‌شود). کالای مفروض مشخص می‌کند که کاری را در بردارد که آن کار خودش را مادی کرده، در تولیدش واقعی کرده است. خود کار در وجود بلافاصله‌اش، به صورت زنده، نمی‌تواند مستقیماً به صورت کالا در نظر گرفته شود، بلکه تنها نیروی کار است که خودش را به صورت موقتی نمایان می‌کند. درست همان گونه که تنها بدین ترتیب می‌توان کارمزدی را به معنای واقعی توضیح داد، همان گونه‌ای که می‌تواند نمایانگر “کار غیرمولد” باشد، که آدام اسمیت همواره تأکید می‌کند که ارزش‌های تولید نیاز به تولید “کار غیرمولد” دارند. بدین ترتیب کالا باید به عنوان چیزی متفاوت از خود کار در نظر گرفته شود. پس با این ترتیب جهان کالاها به دو مقوله مهم تقسیم می‌شود:

یک طرف نیروی کار.

طرف دیگر خود کالاها.

مادیت یافتن، و غیره، کار، در اینجا به عنوان آنچه که در تصور اسکاتلندی آدام اسمیت می‌گنجد، در نظر گرفته نشده است. هنگامی که ما از کالا به عنوان کار مادیت یافته صحبت می‌کنیم – با تصور ارزش مبادله‌ی آن – خود این مسأله تنها یک تصور

است، که می‌توان گفت، شکل صرفا اجتماعی وجود کالا است که هیچ چیز با جسم واقعی‌اش انجام نمی‌دهد؛ این کالا به عنوان کمیت معینی از کار جامعه یا از پول در نظر گرفته شده است. ممکن است که کار مشخصی باشد که نتیجه‌اش هیچ نشان و اثری بر جای نگذارد. در کالاهای مانوفاکتوری این نشانه‌ها در شکل بیرونی ارائه شدن مواد خام است. همچنین در کشاورزی و غیره شکل ارائه شده‌ی کالاها، برای مثال گندم یا گاو نر و غیره است که محصول کار بشر هستند و در حقیقت کاری است که از نسلی به نسل دیگر تحویل شده و اضافه شده، چیزی که در تولید خود را نشان نمیدهد. در شکل دیگری از کار صنعتی هدف از کار به طور کلی تغییر شکل اشیاء نیست بلکه تنها موقعیت آن است. برای مثال، وقتی یک کالایی از چین به انگلستان وارد می‌شود و غیره هیچ نشانی از نیروی کار به کار رفته در آن نمی‌توان یافت که در خود آن شیء باشد (به جز برای آنها که در ذهنشان این امر وجود دارد که این کالا تولید انگلیس نیست). بدین ترتیب مادیت یافتن کار در کالا نباید بدین طریق درک شود. (در اینجا سردرگمی از آن حقیقتی بروز می‌کند که مناسبات اجتماعی به شکل اشیاء ظاهر می‌شود). این حقیقت باقی می‌ماند که کالا به عنوان یک چیز اولیه ظاهر می‌شود که کار را عینی کرده است و در این صورت، اگر به شکل یک شیء ظاهر نشود، تنها می‌تواند به شکل خود نیروی کار ظاهر شود؛ اما هیچگاه مستقیما به صورت خود کار زنده ظاهر نمی‌شود (به جز تنها به صورت غیرمستقیم که در عمل آن چنان به نظر می‌رسد، اما اهمیت آن در متعین کردن نرخ‌های مختلف دستمزد است). بدین ترتیب کار مولد همان چیزی است که به صورت کار مولد کالا ظاهر می‌شود یا آنکه مستقیما تولید شده، حرکت کرده، توسعه یافته، تداوم یافته یا خود نیروی کار را بازتولید کرده است. آدام اسمیت دومی را از مقوله کار مفید کنار می‌گذارد؛ به طور دل‌خواه، اما با یک گزینه درست – اگر آن را هم اضافه کند این مساله سبب می‌شود که سیل اشکالات در باره کار مولد، به وجود آید.

بدین ترتیب همان‌گونه که ما خود نیروی کار را خارج از محاسبه قرار می‌دهیم، کار مفید کاری است که کالا تولید می‌کند، مولد مواد است و تولید آن کمیت معینی از کار یا زمان کار است. این تولید مادی در برگیرنده تمام تولیدات متنوعی نظیر هنر، علم، کتاب‌ها، نشر، وضعیت اجتماعی و غیره است “به هر ترتیبی که” آنها به اشیاء شکل دهند. همچنین علاوه بر آن تولید کار باید یک کالایی باشد که از نظر حسی موجود باشد “چیزی که کالایی قابل فروش باشد”، کالایی در شکل اولیه، که هنوز باید به سمت شکل رزآمیز خود حرکت کند. (یک صاحب مانوفاکتور ممکن است خودش ماشینی را کترات کند، اگر که نتواند یکی دیگر را بسازد، نه برای آنکه آن را بفروشد بلکه برای آنکه آن را برای ارزش مصرفی‌اش مورد استفاده قرار دهد. بدین ترتیب او سپس آن را به عنوان بخشی از سرمایه ثابتش مصرف کرده و همچنین آن را به صورت قطعه قطعه در شکل تولیدی که به کمک آن ایجاد شده، می‌فروشد).

۱۳۱۴ کار مشخص خدمتکاران، ممکن است برابر باشد با شکلی از (توانایی) کالاها و حتی ممکن است ارزش‌های مصرف قابل توجهی به عنوان مواد عینی داشته باشد. اما آنها کار مفید نیستند، زیرا در حقیقت آنها کالاها را تولید نمی‌کنند بلکه “ارزش‌های مصرف” بلافاصله به وجود می‌آورند. همان‌گونه که برای نیروهای کاری که برای خریداران‌شان یا خود استخدام‌کنندگان‌شان مولد هستند – به عنوان مثال کار هنرپیشه برای موسس تئاتر – حقیقت آن است که خریداران آنها نمی‌توانند آن را به عموم مردم در شکل کالاها بفروشند، بلکه تنها در شکل خود عملی که نشان‌دهنده کار غیرمولد آنهاست، می‌فروشند.

جدا از چنین مسایلی، کار مولد آن چیزی است که کالا تولید می‌کند و کار غیرمولد آن چیزی است که خدمات شخصی ایجاد می‌کند. کار اولی بیانگر شیء قابل فروش است؛ کار دومی باید مصرف شود در همان حالی که شکل گرفته است. کار اولی در برگیرنده تمام ثروت مادی فکری است (به جز برای آن کاری که خودش نیروی کار تولید می‌کند) – گوشت همانند کتاب است – آن یک در شکل اشیاء وجود دارد؛ دومی تمام کارهایی را دربرمی‌گیرد که هر ذهنی را یا نیازهای واقعی افراد را ارضاء می‌کند – یا حتی چیزی است که افراد را مجبور می‌کند در برابر خواسته‌های خود بایستند. کالا اساسی‌ترین شکل ثروت بورژوازی است.

توضیح “کار مولد” به عنوان کاری که “کالاها” را تولید می‌کند همانند بنیان آن نظریه ای است که کار مفید را به عنوان کاری میدانند که سرمایه تولید می‌کند.

مخالفان آدام اسمیت توجهی به آنچه اول گفته شد ندارند، که تعریف مناسبی است، و به جای آن بر روی دومی متمرکز می‌شوند، تضادهای غیرقابل اجتناب را خاطر نشان می‌کنند و به طور ناپیوسته‌ای آن را ادامه می‌دهند. و حملات آنها کار را برایشان ساده‌تر می‌کند زیرا که پافشاری آنها بر محتوای مادی کار، و به خصوص نیاز مخصوصی به آنکه کار باید خودش را کم و بیش با تولید دائمی هماهنگ کند. ما شاهدیم که چگونه این امر به بحث و جدل دامن می‌زند.

اما اولین نکته آن است. آدام اسمیت می‌گوید که بزرگترین دستاورد سیستم فیزیوکرات‌ها آن است که ثروت ملل را به عنوان ترکیبی از ثروت می‌دانند.

“نه تنها در ثروت پولی غیرقابل مصرف، بلکه در کالاهای قابل مصرف تولید سالانه به وسیله کار اجتماعی” (ثروت ملل چاپ O.U.P ص ۹۹)، [گارنیر] بخش سوم، یکم چهارم و نهم ص ۵۳۸)

در اینجا ما یک عقب‌نشینی از تفسیر دوم او از کار مولد می‌بینیم. تعیین ارزش اضافی به طور طبیعی به شکلی وابسته است که خود ارزش در نظر گرفته شده است. در سیستم‌های مرکانتلیستی و پولی این امر به صورت پول ظاهر می‌شود؛ فیزیوکرات‌ها آن را به عنوان تولید زمین و تولید کشاورزی در نظر می‌گیرند؛ و در انتها در نوشته‌های آدام اسمیت این امر به صورت کالایی، به طور عام در نظر گرفته می‌شود. فیزیوکرات‌ها به طور موثری به ارزش اهمیت می‌دهند، آنها ارزش را به طور کامل در ارزش مصرف خالص می‌بینند (ماده ابژه‌های واقعی)، درست همان‌گونه که مرکانتلیست‌ها آن را در شکل خالص ارزش می‌بینند، شکلی که تولید خودش را به صورت کار اجتماعی عمومی نشان می‌دهد: شکل پولی. آدام اسمیت، هر دو وضعیت کالا – ارزش مصرف و ارزش مبادله – را با هم ترکیب می‌کند؛ و همان‌گونه که تمام کالاها، تولیدی هستند که خودشان را به شکل ارزش مصرف نشان می‌دهند، هر تولیدی مفید است. بدین ترتیب کاری که خودش را در تولید نمایان می‌کند، مشخص کرده است که تولید با کمیت معینی از کار عمومی اجتماعی برابر است. همان‌طور که در برابر فیزیوکرات‌ها قرار دارد، آدام اسمیت ارزش تولید را به عنوان پایه اساسی ثروت بورژوازی، پایه‌گذاری می‌کند، اما از طرف دیگر او ارزش‌های بی‌بهره از شکل فانتزی محض را – مانند طلا و نقره – همان‌گونه می‌شناسد که برای مرکانتلیست‌ها ارزش داشتند. هر کالایی به خودی خود پول است. باید بدانیم که در همان زمان آدام اسمیت کم و بیش به همان‌اندیشه‌های نادرست مرکانتلیست‌ها بر می‌گردد که عبارت است از “بقاء” – در حقیقت، غیرقابل مصرف. ما می‌توانیم همین مطلب را در نوشته‌های پتی مشاهده کنیم (مراجعه کنید به جلد اول نوشته من صفحه ۱۰۹ (۵۹) در آنجا که من از کتاب “محاسبه سیاسی” پتی نقل کردم (جائی که ثروت به درجاتی که فناپذیر است، ارزش دارد، کم و بیش دائمی است، و در انتها طلا و نقره، برتر از تمام چیزهای دیگری قرار دارند و به عنوان ثروت “فنا ناپذیر” هستند. آدلف بلانکی (تاریخ اقتصاد سیاسی بروسل ۱۸۳۹ صفحه ۱۵۲) در باره آدام اسمیت چنین می‌گوید:

“با محدود کردن حوزه‌ی ثروت به آن ارزش‌هایی که دربرگیرنده مواد ضروری برای زندگی هستند، او از کتاب تولید، تمام صف بی‌پایان ارزش‌های غیرمادی را حذف کرده است، محصولات سرمایه‌های اخلاقی ملل متمدن “ و غیره [۵. عامیانه‌سازی اقتصاد سیاسی بورژوازی در موضوع تعیین کار تولیدی]

برخورد با نظر آدام اسمیت در باره‌ی تمایز میان کار مولد و کار غیرمولد در بسیاری موارد به مسائل کم اهمیت‌تر محدود می‌شود [خدایان قبائل کوچ‌تر] [آنان که برای Storch اهمیت بیشتری داشت؛ آنها مبنای اصلی کار هیچ اقتصاددان مهمی قرار نگرفتند ۱۱۳۱۵۱ – اقتصاددانانی که می‌توانستند بگویند که بعضی کشفیات در اقتصاد سیاسی داشته‌اند. آنها، اسب چوبی کم ارزشی هستند

که می‌توان گفت اهمیت چندانی ندارند. آنان مولفانی مدرسه‌ای و نویسندگان مجموعه‌هایی هستند که همانند نویسندگان تازه کار، دارای قلم روان و عامیانه‌ای در این حوزه هستند.

آنچه مخصوصاً این بحث و جدل‌ها را در برابر آدم اسمیت به وجود آورده، شرایطی بوده است که در زیر می‌آید. توده‌های بزرگی از به اصطلاح کارگران "سطح بالا - نظیر کارمندان دولتی، افراد نظامی، هنرمندان، دکترها، کشیش‌ها، قاضی‌ها، حقوق‌دانان، و دیگران - تعدادی از آنها نه تنها مولد نیستند بلکه در اساس مخرب‌اند، و هیچ کس نمی‌داند که چگونه آنان، بخش بزرگی از درآمد را به خودشان اختصاص می‌دهند. بخشی از ثروت مادی را که با فروش کالاها «غیر مادی» خودشان به دست می‌آورند و بخشی از درآمد خود را با اجبار تحمیل شده به سایر مردم کسب می‌کنند - کارهایی که به طور کلی به لحاظ اقتصادی مورد قبول نیست که به همان طبقه به عنوان خدمتکار سطح پائین و یا بی‌طبقه‌های روستائی سپرده شود و صرفاً به عنوان مردم مشارکت‌کننده در مصرف یا پارازیت‌های تولیدکنندگان واقعی ظاهر شوند (یا عواملی در ارتباط با تولید هستند). این مساله به طور قطع یک کفرگویی عجیب و غریب از عملکردهایی بود که تا کنون با یک هاله مقدس احاطه شده بود و از یک تکریم خرافاتی بهره می‌برد. اقتصاد سیاسی در دوره کلاسیکی خود، همانند خود بورژوازی در دوران اولیه‌اش، خودش را با وضعیت چالش‌برانگیزی با دستگاه دولتی انطباق داده تا دستگاه دولتی خود را در مرحله بعدی تحکیم کند. - همان گونه که در عمل نشان داده شده - آموختن از تجربه‌ای که از میراث به جا مانده از مجموعه تمام طبقات جامعه است، ضروری است. هرچند که آنها مجموعاً غیرمولد هستند و از سازمان‌های خودشان بیرون آمده‌اند.

بدین ترتیب "کارگران غیرمولد" سرگرمی تولید نمی‌کنند، خرید کار آنها کاملاً وابسته به آن است که چه عاملی از *تولید دستمزد یا درآمدش را صرف آنها می‌کند - به گونه‌ای که در مقابل همانند آن است که آنها ضروری هستند یا خودشان را ضروری جلوه می‌دهند، حال به خاطر ناتوانی‌های فیزیکی (مثل دکترها) یا ضعف‌های روحی (مثل کشیش‌ها) یا به علت تضادهایی بین منافع شخصی و منافع ملی (نظیر دولتی‌ها، تمام قانون‌دانان، پلیس و سربازها - (این افراد به وسیله آدم اسمیت به عنوان افرادی در نظر گرفته می‌شوند که همانند خود سرمایه‌داران صنعتی و طبقه‌ی کارگر هستند، به عنوان عوامل ضروری هزینه تولید هستند، که باید تا سر حد امکان کم شوند و به میزان حداقل ضروری برسند تا هر چه امکان دارد تولید ارزانتر شوند. جامعه بورژوازی هر چیزی را به شیوه خودش مجدداً بازتولید می‌کند، و آن هنگامی است که این جامعه در برابر فتودال‌ها یا شکل حکومت‌های مطلقه می‌جنگد. در مرحله اول مساله اساسی برای انگل‌های این جامعه است و به خصوص طبقات بالا، برای باز گرداندن مسایل تئوریک حتی بخش صرفاً انگلی همین "کارگران غیرمولد". یا با تایید اغراق‌آمیز بخشی که ضروری است. وابستگی ایدئولوژیک، و غیره، طبقات در سرمایه‌داری در حقیقت آشکارا بیان شده است.

ثانیاً: یک بخش از عوامل تولید (از خود تولید مادی) که به وسیله یک گروه از اقتصاددان‌ها یا گروه دیگری به عنوان "غیرمولد" بیان شده، که برای مثال می‌توان از صاحبان زمین نام برد، به وسیله اقتصاددانانی که نماینده سرمایه صنعتی هستند (ریکاردو) بیان شده است. سایر اقتصاددانان (برای مثال کاری (اظهار می‌دارند که تجارت در حقیقت در یک کلمه یک کار "غیرمولد" است. سپس حتی یک گروه سوم هستند که اظهار می‌دارند که (سرمایه‌دارها) خودشان غیرمولدند، یا در انتها تلاش می‌کنند که اظهاراتشان را به "دستمزدها، به عنوان ثروت مادی تقلیل داده و "دستمزدها" می "کارمولد" را به عنوان تولید کننده ثروت میدانند .. بسیاری از کارگران فکری به نظر می‌رسد تمایل دارند که این دو گانگی را با تمایل به سرمایه‌داران حل کنند. بدین ترتیب زمان آن بود که یک هماهنگی بین نظرات مختلف ایجاد کرده و «توانائی تولید» تمام طبقات را نه به طور مستقیم بلکه به صورت عوامل مادی تولید بپذیریم. هر کس به نوبه خود دیگری را لایق بداند: و همانطور که در افسانه زنبور (۶۰) آمده است این مساله اثبات شده است که حتی از نقطه نظر اقتصاد "مولد"، جهان بورژوازی با همه "نیروی کار غیرمولدش" بهترین جهان‌هاست. این امر از هر چیزی ضروری‌تر بوده است زیرا "کارگران غیرمولد" به سهم خود مشاهدات حیاتی را به پیش می‌برند که در ارتباط با توانایی تولید

طبقاتی است که به طور عام “ به وجود آمده‌اند تا میوه‌ها را مصرف کنند “ (هوراس)؛ یا آنکه در خدمت عوامل تولید، نظیر صاحبان زمین، که هیچ کاری انجام نمی‌دهند و غیره ... هم آنها که هیچ کاری انجام نمی‌دهند و هم کسانی که به آنان خدمت میکنند، مکانی را در بهترین امکانات موجود اشغال کرده‌اند.

سوما: همان گونه که حاکمیت سرمایه گسترش می‌یابد، و در حقیقت حوزه‌های تولید که مستقیماً در ارتباط با تولید ثروت مادی نیست، بیشتر و بیشتر وابسته به آن می‌شود - به خصوص هنگامی که علوم اثباتی (علوم تجربی) به عنوان ارائه‌دهنده خدمت مادی تولید به زیرمجموعه آن تبدیل می‌شوند ... - ۱۱۳۱۶۱ - متملقان زبردست اقتصاد سیاسی احساس میکنند وظیفه آنها تنظیم و تکریم هر حوزه‌ای از فعالیت است، با بیان کردن این مسأله که این حوزه “وابسته” به تولید ثروت مادی است؛ و آنها هر شخصی را مورد تشویق قرار داده با ابراز این مسأله که او یک “کارگر تولیدی” در مفهوم ابتدائی آن است، یعنی، کارگری که کار او در خدمت سرمایه است که به این شیوه و یا به شیوه دیگر برای ثروتمند کردن سرمایه‌دار مفید است و غیره. بدین ترتیب حتی چنین مردمی کسانی همانند مالتوس را ترجیح می‌دهند که مستقیماً از ضرورت مفید بودن کارگران غیرمولد و انگل‌های صرف دفاع کنند.

[۶-حمایت از نظریه اسمیت در باره کارمولد. در تاریخ موضوع]

[(A) حمایت از نظر اول: ریکاردو، سیسموندی]

این امر به زحمتش نمی‌ارزد تا بخواهیم به تفصیل مطلب بیهوده «جرمن گارنیر «را (مترجم اسمیت)، و «کنت لودردال» و بورگال، و همچنین سینیور، روسی را در ارتباط با این موضوع بررسی کنیم. ما تنها می‌توانیم نوشته‌های ویژه را بررسی کنیم. اما اولین اظهارنظر عبارتی از ریکاردو، آنجا که او نشان می‌دهد که برای کارگران مولد خیلی باصرفه‌تر است که صاحبان ارزش اضافی (سود و اجاره) در آمد خود را صرف کارگران غیرمولد (خدمتکاران و دیگران) بکنند تا آنکه آن را صرف کالاهای لوکسی بکنند که “کارگران مولد” تولید کرده‌اند.

> سیسموندی در کتاب «NOUVEAUX PRINCIPES» فصل یک صفحه ۱۴۸ صحت نظریه اسمیت را در باره متمایز کردن دو بخش می‌پذیرد (و البته همچنین ریکاردو): (تمایز واقعی میان طبقه مولد و غیرمولد را چنین بیان می‌کند: “یکی همواره کارش را در برابر سرمایه یک ملت مبادله می‌کند؛ دیگری همواره آن را در برابر بخشی از درآمد ملی مبادله می‌کند” سیسموندی - همانند آدام اسمیت در پاراگراف زیر - در باره ارزش اضافی چنین می‌گوید: “گرچه کارگر، با کار روزانه‌اش، می‌تواند بیش از آنچه که در روز مصرف می‌کند، تولید کند، پس از آنکه سهمش را با صاحب زمین و سرمایه‌دار تقسیم می‌کند آنچه که برای او باقی می‌ماند به ندرت بیش از چیزی است که برای زندگی‌اش لازم است. “ (سیسموندی همان کتاب فصل ۱ ص ۸۷)

ریکاردو می‌گوید:

“اگر صاحب یک زمین یا یک سرمایه‌دار درآمدش را صرف کند تا شیوه زندگی یک بارون باستانی را داشته باشد، و تعداد وسیعی از خدمه و نوکران را برای خود استخدام کند، در آن صورت او خدماتی بیشتر از نیروی کار خواهد داشت و هزینه‌ای بیشتر صرف لباس‌ها یا وسایل زندگی خواهد کرد، هزینه‌ای برای کالسکه‌ها، اسب‌ها یا صرف خریدن سایر وسایل لوکس می‌کند. به هر ترتیب او درآمد خالصش همان خواهد بود و درآمد ناخالصش هم همان خواهد بود اما درآمد اولی او در کالاهای دیگری عینیت می‌یابد. اگر

درآمد من ده هزار لیبره باشد. همان کمیت نیروی کار مولد استخدام شده‌اند، چه آنکه من آن درآمد را در لباس‌های زیبا و وسایل مجلل و غیره عینیت بخشم یا آنکه در کمیت غذا و لباسی با همان ارزش. گرچه اگر من درآمد خودم را در بخش اول کالاها عینیت بخشم هیچ کار بیشتری در نتیجه استخدام نشده است: - من باید از وسایل زندگی و لباس‌های خودم لذت ببرم، و این سر نوشت آن‌ها است؛ اما اگر من درآمد خودم را در غذا و لباس عینیت بخشم و خواسته‌های خودم را در استخدام خدمتکاران تحقق بخشم، تمام آنها این امکان را به من می‌دهد که با درآمد خودم که آن ده هزار لیبره باشد افراد بیشتری استخدام کنم بدین ترتیب با غذا و لباسی که خریداری می‌شود، به تقاضای پیشین برای کار افزوده می‌شود، و این افزایش تنها به آن دلیل به وجود می‌آید که من نوع هزینه کردن درآمد خودم را انتخاب کرده‌ام. بدین ترتیب از آنجا که کارگران در تقاضای بیشتر برای کار منتفع می‌شوند، آنها باید به طور طبیعی خواسته باشند که بیشتر درآمد تا آنجا که ممکن است از صرف شدن در حوزه خرید کالاهای لوکس برگردانده شود تا در حمایت از خدمتکاران متوسط صرف شود. “ (دیوید یکار دو. کتاب اصول اقتصاد سیاسی و (TAIATION J) چاپ سوم. [لندن] ۱۸۲۱ ص ۴۸۵ - ۴۸۶)

(B) تلاش‌های اولیه برای تمایز بین کار مولد و غیرمولد [D, AVENANT, PETTY]

د. اوانانت از یک آمارگر قدیمی به نام GREGORY KING، لیستی را می‌آورد که سرتیتر آن عبارت است از: طرح درآمد و هزینه چند خانواده انگلیسی، که برای سال ۱۶۸۸ محاسبه شده. در این نوشته کینک تمام مردم را به دو طبقه اصلی تقسیم می‌کند: “درآمد پادشاهی عبارت است از - دو میلیون ششصد و هفتاد و پنج هزار و بیست و هزینه ثروت پادشاهی عبارت است از دو میلیون و هشتصد و بیست و پنج هزار در نتیجه اولی عبارت است از کار طبقه مولد و دومی به طبقه غیرمولد مربوط می‌شود. طبقه مولد از لردها بارون‌ها شوالیه‌ها و سرها، ژنل‌من‌ها و اشخاص قانون‌دان، کشیش‌ها، مالکان زمین دهقانان، اشخاصی ترکیب یافته که در هنرهای آزاد و علوم کار می‌کنند، مغازه‌داران و تجار صنعتگران هنروران، افسران دریائی، افسران نظامی. همان‌طور که در برابر اینها “طبقات غیرمولد” ترکیب یافته‌اند از ملوانان عادی، مردم کارگر و جدا از خدمتکاران (اینها کارگران کشاورزی و کارگران روزمزد در مانوفاکتور ها هستند) ساکنان خانه‌های روستایی که در زمان د. اوانانت یک پنجم مجموع جمعیت انگلیس بودند، ۱۱۳۱۷۱ سربازان عادی، گداها ولگردان، دزدها، آواره‌ها و بی‌خانمان‌ها به طور کلی. د. اوانانت این لیست آماده شده به وسیله کینک را چنین توضیح می‌دهد:

“بدین ترتیب منظور او این است که طبقه اول مردم، از زمین، هنرها و صنایع خودشان را تغذیه می‌کنند، و هر ساله چیزی را به ثروت عمومی می‌افزایند؛ و در کنار این مساله، تولیدات اضافه آنها هر ساله برای بقاء دیگران تقسیم می‌شود. این مساله مربوط به طبقه دوم است که خودشان را به وسیله کار نگه میدارند [...] اما بقیه آنها همانند زنها و بچه‌هایشان [...] به هزینه دیگران تغذیه می‌شوند؛ و سالانه به جمعیت تحمیل می‌شوند، مقداری از چیزی را که دیگران به درآمد عمومی اضافه کرده‌اند، مصرف می‌کنند. د. اوانانت، مقاله‌ای در باره متدهای بالانس تجارت لندن ۱۶۹۹ ص ۵۰)

علاوه بر این نقل قول زیر از د. اوانانت نظریه ویژه‌ای است از مرکانتلیست‌ها در باره ارزش اضافی: ... “صادرات تولیدات ماست که باید انگلستان را ثروتمند کند: باید آنچه به دست می‌آوریم با تجارت بالانس شود. ما باید تولیدات خودمان را داشته باشیم، آنچه که از رشد کالاهای خارجی را می‌خریم که نیازهای مصرفمان را تامین کنیم که در موازنه با آنها میلیون‌ها کالا را به کشورهای دیگر می‌فروشیم؛ این مازاد، سود ملی است که به وسیله تجارت به وجود می‌آید و مقدار آن کم و بیش مطابق یا صرفه‌جویی ملی است که مردم برای آن صادرات انجام داده‌اند “ (آن صرفه‌جویی که مردم هلند دارند اما انگلیسی‌ها ندارند) (همان منبع ص ۴۶ “ (۴۷) - یا آن چیزی که از پایین بودن قیمت کار و مانو فاکتور هائی به دست می‌آید که

می‌توانند کالاهای ارزانی تولید کنند، و به نرخی در خارج فروخته شود که زیر قیمت بازار جهانی نباشد (د. اونانت همان منبع صفحات ۴۵ - ۴۶)

... > آنچه در خانه مصرف شود، چیزی است که کسی از دست می‌دهد و دیگری به دست می‌آورد و مردم به طور کلی ثروتمندتر نمی‌شوند؛ اما تمام مصرف خارجی به طور مشخص و معین سود است “ (مقاله‌ای در باره تجارت هند شرقی و غیره لندن [۱۶۹۷ در بحث‌های د. اونانت در باره درآمد عمومی و تجارت انگلستان ... بخش ۲ لندن ۱۶۹۸ ص ۳۱ >] این کار به صورت یک ضمیمه در کنار کارهای دیگر “دونانت” به چاپ رسیده، آنچه را که او سعی می‌کند از آن دفاع کند (۶۱) همان چیزی نیست که او در تجارت هند شرقی به آن توجه می‌کند که در سال ۱۷۰۱ به وسیله مک کلوج نقل شده < اتفاقاً نباید فکر شود که این مرکانتیلیست‌ها آنقدر ابله هستند که همانند تاجران آزاد عادی فکر می‌کنند. در جلد دوم بحث‌های او در باره درآمد ملی، و درآمد انگلستان و غیره که در سال ۱۶۹۸ در لندن به چاپ رسیده است، د. اونانت در کنار چیزهای دیگر چنین می‌گوید: “ طلا و نقره در حقیقت به میزان تجارت است، اما منبع و اصل آن، در تمام کشورها، یا طبیعت است و یا تولید صنعتگران کشور، که می‌توان گفت، آنچه که زمین، و یا آنچه که کار و صنعت آنها تولید می‌کند، آنرا به وجود می‌آورد. و این حقیقت دارد که ملتی را می‌توان در نظر گرفت که با پیش آمدن حوادثی، بدون داشتن انواع پول، ولی با جمعیت زیاد، صنعتی بودن در حالت انبوه، داشتن مهارت در امور دریایی، داشتن بندرهای خوب و خاک بارور * در انواع مختلف کالاها، همانند مردمی باشند که دارای تجارت هستند، { ... آنها می‌توانند به سرعت از درون چنین چیزهایی طلا و نقره فراوان به دست آورند * * * بدین ترتیب ثروت‌های واقعی و موثر کشور، عبارت از تولید بومی است “ (۱۵). “ طلا و نقره بسیار دور از دسترس هستند [...] تنها اشیایی که شایسته نام گنج هستند یا در هر حقیقت ثروت یک ملتند؛ پول در نهایت چیزی بیش از آن نیست که مردم با آن حساب‌هایشان را نگه می‌دارند ... “ (ص ۱۶). “ ما می‌دانیم که ثروت است که شاه را نگه میدارد، که مردم را در حالت فراوانی خوبی و در امنیت حفظ میکند. ما تخمین می‌زنیم که خزانه‌ای که برای مصرف آن مرد پر از طلا و نقره شده است تبدیل به ساختمان و پیشرفت کشور می‌شود. همچنان که سایر اشیاء قابل تبدیل به آن فلزات هستند، همان گونه که میوه‌های زمین، کالاهای ساخته شده یا کالاهای خارجی و اموال کشتی‌ها ... حتی کالاهای نابودشدنی، ممکن است تشکیل‌دهنده ثروت یک ملت باشند، و این در صورتی است آنها قابل تبدیل باشند، هر چند که به طلا و نقره تبدیل نشده باشند؛ و بدین ترتیب ما معتقدیم که تنها بین آن حاکم با مرد دیگر مبادله نشده [...] بلکه بین یک کشور با کشور دیگر است که مبادله صورت می‌گیرد “ (صفحات ۶۰ - ۶۱). “ مردم عادی هاضمه شاکله سیاسی هستند، [...] “ که آن هاضمه “ در اسپانیا پول را به عنوان آنچه که باید داشته باشند نمی‌پذیرد، (۳۱۸) و آن را هضم نمی‌کند ... “ تجارت و مانوفاکتوری تنها به وسیله چنین هاضمه‌هایی جذب می‌شود و تقسیم طلا و نقره می‌تواند انجام شود، به عنوان تغذیه شم سیاسی افراد. “ (صفحات ۶۲ - ۶۳) - همچنان که پتی همین تصور را از کار کارگران مولد دارد (به طوری سربازان را نیز جزء آنان می‌داند) “ کشاورزان، دریانوردان، سربازان، صنعتگران و تاجران، ستون‌های واقعی ثروت جامعه هستند؛ تمام حرفه‌های بزرگ دیگر، که از ضعف‌ها و نارسایی‌های جامعه بیرون آمده‌اند؛ اکنون دریانوردان سه بخش از این چهار بخش هستند (ناخداها، تاجران، سربازان) (اولیام پتی) سیاست نامتجانس، و غیره. [در چند مقاله در سیاست نامتجانس]، لندن ۱۶۹۹ ص ۱۷۷ ... “ (کار مردان دریایی و کشتی‌های حمل و نقل، همواره امری عادی برای کالاهای صادراتی است، مراتب افزایش فراتر از آنچه که وارد شده، پول به خانه برمی‌گرداند، و غیره “ (۱۷۹). در این رابطه پتی پیشرفت تقسیم کار را چنین توضیح می‌دهد: “ آنهايي که تجارت دریایی را می‌گردانند ممکن است ساده‌تر کار کنند و از دیگران سود بیشتری ببرند؛ “ (هزینه حمل و نقل بیشتر “) همانگونه که یک لباس می‌تواند برای یکی ارزان‌تر از دیگری دوخته شود “ و غیره، و غیره “ به همان ترتیب آنها که تجارت و دریانوردی را می‌گردانند، می‌توانند “ انواع مختلف کشتی‌ها را برای منظوره‌های مختلف بسازند “ یک نوع از کشتی برای دریای ناآرام، کشتی دیگر برای آب‌های آرام و رودخانه‌ها ... یک نوع برای جنگ ... دیگری برای باربری “ و غیره ... و این امر “ عبارت است از “ دلائل چندی که اصلی است، برای آنکه هلندی‌ها می‌توانند کمترین هزینه باربری را نسبت به همسایه‌هایشان

داشته باشند. به عبارت دیگر به این علت است که آنها می‌توانند نوع مخصوصی از کشتی‌ها را برای هر تجارت خاصی بسازند * (همان منبع صفحات ۱۷۹ - ۱۸۰) در اینجا پتی به طور کامل نوشته‌ای دارد که کاملاً همانند نظرات طرفداران آدام اسمیت است. او چنین ادامه می‌دهد: "اگر مالیات‌ها از صنعتگران و غیره گرفته شود به طوری که [پول] به آنانی داده شود که به طور کلی به کار اشتغال دارند " حال چه آنکه چیزهایی تولید نمی‌کنند یا مواد و اشیاء واقعا مفید و دارای ارزش در ثروت اجتماعی تولید می‌کنند: در چنین شرایطی ثروت عمومی رو به کاهش خواهد گذاشت: از طرف دیگر تجربه‌هایی به بازتولید و بازسازی ذهنی نیاز دارد؛ و در این صورت به طور مناسب به کار گرفته می‌شوند، انجام کیفی و مستعد کردن افراد برای آن ، به خودی خود قابل اهمیت است " (همان منبع ص ۱۹۸). پس از بررسی آنکه چگونه بسیاری از مردم برای کار صنعتی مورد نیاز هستند "[...] بقیه آنها را [...] ممکن است به طور سالم و بدون امکان پیش قضاوت در باره ثروت اجتماعی، بتوان در حوزه‌های هنر و خدمات لذت‌بخش و همچنین زرق و برق‌ها استخدام کرد: بخش بزرگتری از آنها را می‌توان در جهت بهبود دانش طبیعی به کار گرفت " (همان منبع ص ۱۹۹). چیزهای بیشتری به وسیله مانوفاکتورها به جای دهقانان بدست می‌آید؛ و همچنین به وسیله تاجرها می‌توان چیز بیشتری از مانوفاکتور ها کسب کرد ... " (همان منبع ص ۱۷۲). "... یک مرد دریانورد سه برابر یک مرد کشاورز موثر است ... " (ص ۱۷۸) VII - ۳۱۸۱ *** VIII - ۳۴۶۱ ویلیام پتی و ارزش اضافی. در یک نقل قول از ویلیام پتی او در باره طبیعت ارزش اضافی پیش‌گویی می‌کند، گرچه او آن پیش‌گویی را تنها در شکل اجاره می‌بیند به خصوص هنگامی که او این امر را در نقل‌قول زیر بیان می‌کند به طوری که او ارزش نسبی نقره و ذرت را به وسیله نسبت کمیت هر یک در نظر می‌گیرد که هر کدام از آنها در زمان کار معینی تولید شده‌اند. " اگر یک مرد بتواند یک انس از نقره‌ای را که در پرو از زمین استخراج شده به لندن بیاورد، در همان زمان که او بتواند یک بوشل ذرت تولید کند، بدین ترتیب قیمت طبیعی یکی برابر دیگری خواهد بود؛ اکنون اگر به دلیل شرایط جدید و آسانتر معدن، یک مرد بتواند دو انس از نقره را راحت‌تر از آنچه که قبلاً یک نفر انجام داده است به لندن بیاورد، در این صورت ذرت ۱۰ شیلینگ در هر بوشل ارزانتر خواهد شد، به همان گونه که در قبل بود ۵ شیلینگ برابر است با همان معادلش "... " (caeteris paribus) اجازه بدهید که در نظر بگیریم ۱۰۰ نفر برای ۱۰ سال بر روی ذرت کار می‌کنند، و همان تعداد از افراد در همان زمان، روی نقره کار می‌کنند؛ من می‌گویم که تولید خالص نقره با قیمت تولید خالص کامل ذرت برابر است، و همانند قسمت‌های یک چیز هستند، قیمت بخش‌های همانند از یکی برابر است با دیگری " "ذرت می‌تواند دو برابر شود هنگامی که ۲۰۰ کشاورز همان کار را انجام دهند که قبلاً ۱۰۰ نفر انجام می‌دادند ... " ([ویلیام پتی]، در باره مالیات و توضیح، ۱۶۶۲) (در ویرایش ۱۶۷۹، صفحات ۳۲ - ۲۴ - ۶۷). نقل‌قول‌هایی که من در بالا به آن اشاره کردم چنین است: "... همان گونه که تجارت و هنر خلاق افزایش می‌یابد؛ تجارت کشاورزی افزایش خواهد یافت و یا سایر دستمزدهای کشاورز باید افزایش یابد، و در نتیجه اجاره زمین باید پایین بیاید " (ص ...). (۱۹۳) اگر تجارت و مانوفاکتوری در انگلستان افزایش یابد ... اگر بخش بزرگتری از مردم خودشان را به آن کارگاه‌ها وابسته کنند، که بیشتر از آنچه تا کنون بوده است، و اگر قیمت ذرت بیشتر از اکنون نباشد، هنگامی که کشاورز زیاد است ، و تاجر کم است :: این بدان خاطر است که دلیل واحدی وجود دارد ... که اجاره زمین باید کاهش یابد: همان گونه که برای مثال، در نظر بگیریم قیمت گندم ۵ شلینگ یا ۶۰ d بوشل است ؛ اکنون اگر اجاره زمین آنجا رشد کرده به ۳ برابر برسد ؛ (یعنی سهم، قسمت) " بدین ترتیب ا ۶۰ سهم ۲۰ سهم به زمین و ۴۰ سهم به کشاورز میرسد ؛ اما اگر دستمزد کشاورز ضروری باشد که به یک هشتم افزایش یا آنکه از ۸d به ۹d در هر روز افزایش یابد، بدین ترتیب سهم کشاورز در بوشل گندم از ۴۰d به ۴۵d افزایش می‌یابد و در نتیجه اجاره زمین باید از ۲۰d به ۱۵d کاهش یابد. می‌توانیم در نظر بگیریم که قیمت گندم هنوز به همان مبلغ باقی مانده است؛ به خصوص بدان علت که ما نمی‌توانیم قیمت آن را بالا ببریم زیرا که اگر ما تلاش کنیم که قیمت آن را بالا ببریم ذرت برای ما از پاریس می‌آید ۱۳۴۷۱ (همانند هلند) از خارج، جایی که وضعیت کشاورزی تغییر نکرده است. " ([ویلیام پتی]. نابسامانی‌های سیاسی [چند مقاله در پولیتیکال آریتمیک]، لندن ۱۶۹۹ صفحات ۱۹۳ - ۱۹۴ VIII) (*** ۳۴۷ - ۳۴۴ - VIII) پتی . نقل‌قول زیر که به طور کلی آورده شده که در آن اجاره همانند ارزش اضافی و تولید خالص، در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند با نقل قولی مقایسه شود که در بالا از پتی آورده شد:

“در نظر بگیرید که یک فرد بتواند با دستان خودش بخش معینی از زمین را ذرت بکارد، این امر شامل شخم زدن یا کندن زمین، صاف کردن، وجین کردن، درو کردن، بردن به منزل، خرمن کوبی کردن و بوجاری کردن می‌شود و تعداد زیادی از کشاورزان را برای این زمین نیاز دارد [...] من می‌گویم که وقتی این فرد بذر کاشته شده را در ادامه کار از محصولش کنار بگذارد و همچنین خوراک خودش را هم تأمین کند و هم از آن برای مبادله با لباس و سایر ضروری‌های زندگی استفاده کند؛ و از باقی مانده ذرت به طور طبیعی اجاره واقعی زمین برای یک سال را تأمین کند؛ و در متوسط ۷ سال یا چیزی همانند آن گردش کار را انجام دهد، به طوری که باروری و کمیابی تغییرات خود را انجام دهند و در هر دو حالت به طور عادی اجاره زمین را از ذرت بپردازند. علاوه بر آن، هزینه‌های جنبی ممکن است مطرح باشد. اما میزان ارزش این ذرت (با قیمانده) به پول انگلیس چقدر است؛ جواب من آن است که همان مقدار پولی که ممکن است توسط مرد دیگری فراتر از هزینه‌هایش، در همان زمان پس‌انداز شود، اگر خودش را به طور کامل در خدمت تولید قرار دهد؛ ببینید، اجازه بدهید مرد دیگر به کشوری به سفر برود که در آنجا نقره وجود دارد و در آنجا زمین را بکند، آن را تصفیه کند و سپس آن را به همان مکان بیاورد که مرد اولی ذرت را کاشته است: آن را فرآوری کرده است و غیره. همان شخص با تمام کارگرانی که برای استخراج نقره کار کرده‌اند، و غذا برای افراد جهت زنده ماندن تهیه کرده‌اند و برای او وسائل عیش و عشرت فراهم کرده‌اند و غیره. من می‌گویم که نقره یک طرف باید برابر با ارزش ذرت دیگری تخمین زده شود. (تأثیر مالیات ۶۲ صفحه). [۲۳-۲۴ ویلیام پتی، تأثیر مالیات و تقسیم... مندن ۱۶۶۲ صفحه ۲۳-۲۴ مارکس این بخش را از سیستم اقتصاد سیاسی چالز گاننیل نقل کرده است پاریس ۱۸۲۱ صفحات ۳۶-۳۷ < ۳۶۴-۱۷۸۱ VIII (c) جان استوارت میل، هواخواه نظریه دوم اسمیت در باره کار مولد [۳۱۸۱-۱۷۷۱] آقای جان استوارت میل در مقاله‌ای در باره برخی مسائل مبهم در باره اقتصاد سیاسی، لندن ۱۸۴۴، به مسئله کار مولد و غیر مولد می‌پردازد: اما در حقیقت در این کار هیچ چیز به تعین (دومی) (اسمیت اضافه نمی‌کند به جز آنکه کارهایی را به آن می‌افزاید که خود کار مولد ایجاد می‌کند. “منابع بهره‌وری می‌تواند تجمع یافته و ذخیره شود؛ بهره‌وری به خودی خود صورت نمی‌گیرد. ثروت کشور از مجموعه‌ای از منابع دائمی مورد استفاده تشکیل می‌شود، چه به طور مادی و چه به طور غیرمادی که در آن جمع شده‌اند؛ و کار یا هزینه‌ای که برای افزودن یا نگهداری این منابع دائمی، باید ذخیره کنیم، به عنوان کار مولد محسوب می‌شود. “(همان منبع ص ۸۲) “مکانیکی که سازنده فنر ماشین نخریسی است، کار مولد انجام می‌دهد همچنان فترساز هنگامی که حرفه‌اش را می‌آموزد کار مولد انجام می‌دهد؛ و آنچه که هر دوی آنها را مصرف‌کننده‌ی تولیدات می‌کند، این است که مصرف آنها کاهش نمی‌یابد، بلکه موجب افزایش همان مقدار از منابع دائمی مورد بهره‌برداری در کشور می‌شود، و به وجود آوردن کالای جدیدی از این منابع است که بیش از میزان مصرف شده است. “(همان منبع ص ۸۳) *** ما اکنون به طور مختصر شاهد آن هستیم که مطالب بیهوده‌ای که در رابطه با کار مولد و غیرمولد از طرف آدام اسمیت گفته شده است مجدداً تکرار شده است. [۷. ژرمن گارنیر] عامیانه کردن تئوری‌هایی که قبلاً به وسیله اسمیت و فیزیوکرات‌ها گفته شده [۱۳۱۹۱ پنجمین جلد از ژرمن گارنیر] نوشته شده در باره ترجمه او از کتاب ثروت ملل آدام اسمیت (پاریس ۱۸۰۲). در مورد “کارمولد” در بهترین حالت، گارنیر نظریه فیزیوکرات‌ها را بیان می‌کند: او تنها بعضی را کم‌اهمیت‌تر می‌کند. او با نظریه اسمیت مخالفت می‌کند که عبارت از این است: “کارمولد”... چیزی است که خودش را به شکل مخصوصی عینیت می‌بخشد و یا کالای قابل فروش تولید می‌کند، که می‌تواند زمانی هر چند جزئی پس از آنکه کار خاتمه می‌یابد باقی بماند. (گارنیر همان منبع فصل ۵ ص ۱۶۹ (۶۳) [VII ۳۱۹۱] (a) مخلوط کردن کاری که در برابر سرمایه مبادله می‌شود با کاری که در برابر درآمد مبادله می‌شود. تصور غلطی که مجموعه سرمایه با درآمد مصرف‌کنندگان جایگزین می‌شود [۳۴۷۱ - VII] (ژرمن گارنیر). او در پیشروی خودش بحث‌های متنوعی را در باره آدام اسمیت قرار می‌دهد (که بعضاً به وسیله نویسندگان بعدی تکرار می‌شود) اول. “این تمایز غلط است، این مساله بر مبناهای مختلفی است که وجود ندارد. تمام نیروی کار مولد است به طوری که نویسنده کلمات را به کار می‌برد و تولید می‌کند. کار یکی از آنها یا کار دیگری از این دو طبقه به طور برابر قابل بهره‌برداری است، که یا کالاست یا خدمت قابل استفاده برای شخصی که در برابر آن پول می‌پردازد، در غیر این صورت، کارگر دستمزدی دریافت نخواهد کرد> “. به این ترتیب کاری مولد است که مقداری ارزش مصرف به وجود بیاورد و قابل مبادله باشد، و در نتیجه خودش کالاست < با گسترش

این نظریه و به دنبال آن گارنیر مثال‌های مشخصی ارائه می‌دهد، به طوری که در اینمثال‌ها «کارگران غیرمولد» همان کاری را انجام می‌دهند و، همان ارزش مصرف یا همان نوع از ارزش مصرف را به وجود می‌آورند که «کارگران مولد» برای مثال: «خدمتکاری که در خدمت من است، آتش مرا روشن می‌کند، موهای سرم را درست می‌کند، لباس‌های مرا تمیز و نگهداری می‌کند و همچنین وسائل خانه‌ام را و غذا برایم آماده می‌کند و غیره، خدماتی را از همان نوع به عنوان لباسشویی یا خیاط ارائه می‌دهد که همانند کار تمیز کردن و نگهداری برای خریداران لباس است؛ ... همانند کسانی است که رستوران‌ها را نگهداری می‌کنند یا در مغازه‌های غذاپزی و یا مکان‌های عمومی کار می‌کنند که شغلشان آماده کردن غذا برای اشخاص است. و غذا را برای مکان‌های عمومی آماده می‌کنند، برای اشخاصی که برایشان مناسب‌تر است که بیایند و آنجا غذا بخورند: درست همانند سلمانی و مشاطه‌گر (گرچه آدم اسمیت برای بخشی از این کارهایی که در میان کارگران مولد به عنوان خدمتکاران آورده شده، حساب کمی باز می‌کند).» که خدمات فوری ارائه می‌دهند: و در انتها هم چنین است؛ بنا، کاشیکار، نجار، شیشه‌گر، نصب‌کننده اجاق [...] و غیره و انواع مختلف کارگران ساختمانی که هنگامی می‌آیند که برای بازسازی و تعمیرات فرا خوانده می‌شوند و درآمد سالانه آنها وابسته به آن است که تعمیرات ساده باشد یا ایجاد ساختمانی جدید باشد.» (آدم اسمیت در اینجا می‌گوید کارگری که کم و بیش خودش را با یک ابژه دائمی هماهنگ کرده است نمی‌تواند تعمیرات را معادل ساختن چیز جدید بداند) «این نوع از کار در تولید نقشی کمتر از کار دائمی دارد: کمک این کار به افزایش ارزش کالاها کمتر است زیرا که خواسته شده تا از زوال آنها جلوگیری شود. تمام این کارگران، به انضمام خدمتکاران به اشخاصی خدمت می‌کنند که به آنها کار ارائه می‌دهند تا اشیاء شخصی آنها را نگهداری کنند...» (بدین ترتیب آنها می‌توانند به عنوان ماشین‌هایی برای حفظ ارزش، یا ارزش اضافی در نظر گرفته شوند.» دستودو تریسی (DestuttdeTracy) فیلسوف فرانسوی (۱۸۳۶-۱۷۵۴) بر این نظریه صرفه‌جویی کار تاکید می‌کند. و می‌توان آن را در این مورد بیشتر بررسی کرد. کار غیرمولد یک نفر با صرفه‌جویی سایر کارهای غیرمولد تبدیل به مولد نمی‌شود. یکی از این دو آن را انجام می‌دهد. بخشی از بحث آدم اسمیت در باره کار غیرمولد به عنوان نتیجه تقسیم کار ضروری است — اما تنها بخشی که مطلقاً ضروری است تا اشیاء مصرف شود؛ بطوری که بحث مربوط به ارزش مصرف باشد (و بدین ترتیب تنها هنگامی است که این زمان برای کارگر مولد ذخیره شود. — آدم اسمیت این «تقسیم کار» را انکار نمی‌کند. اگر هر شخصی مجبور باشد تا هم کار مولد و هم کار غیرمولد را انجام دهد، و با تقسیم این انواع کار میان دو شخصی که هر دو می‌توانند کار را بهتر انجام دهند، بر مبنای نظر آدم اسمیت، این امر به هیچ وجه شرائطی را تغییر نمی‌دهد که در آن یکی کار مولد و دیگری کار غیرمولد انجام می‌دهد.) «این امر تنها و تنها بدان خاطر است که آنها همواره کارگر هستند.» (برای یک شخص که بخواهد در کار صرفه‌جویی کند باید مراقب او بود، ده نفر باید به دنبال او باشند — راه‌های متفاوت صرفه‌جویی در کار: در کنار «کار غیر مولد» از این نوع بسیاری امور به وسیله آن کسانی صورت می‌گیرد که کاری انجام نمی‌دهند؛ «بدین ترتیب یا همه آنها مولدند یا هیچکدام مولد نیستند.» (همان منبع ص ۱۷۲) ۱۱۳۴۸۱ ثانیاً یک فرانسوی نمی‌تواند «پل‌ها و راه‌ها» را فراموش کند* چرا که آنها را مولد می‌داند: «کار یک بازرس یا مدیر در یک شرکت بزرگ تجاری خصوصی یا یک مانوفاکتور، غیرمولد است، کار یک کارمند دولتی که مراقب شاهراه‌های عمومی، کانال‌های کشتی‌رانی و بندرها و پول‌ها و سایر ابزار مهمی است که وظیفه آنها زنده نگهداشتن فعالیت‌های تجاری است و به تامین امنیت حمل و نقل و ارتباطات مبادرت می‌کنند و کنوانسیون‌ها را به اجرا در می‌آورند و غیره، آیا می‌تواند همانند بازرس مانوفاکتور بزرگ جامعه در نظر گرفته شود؟ این کاری است که مطلقاً همان طبیعت را دارد، هرچند در سطحی وسیع‌تر است.» (ص ۱۷۲-۱۷۳) (درست همان گونه که یک پسر بچه بخشی از کار تولید را انجام می‌دهد (یا محافظت و بازتولید) اشیاء مادی. اشیائی که در آنجا که در اختیار دو لت نیستند می‌تواند فروخته شود. اسمیت می‌تواند کار آنها را «کار مولد» بنامد. «بازرسان تولید کلان جامعه» صرفاً از اختراع فرانسوی‌ها است. سوما، در اینجا گارنیر به یک «امر اخلاقی» دچار می‌شود: چرا باید «مانوفاکتور عطرسازی که حس بویائی من را نوازش می‌دهد» مولد به حساب بیایند ولی موزیسین‌ها که «حس شنوائی من را افسون می‌کنند» مولد به حساب نیایند؟ (ص ۱۷۳) اسمیت به او چنین جواب می‌دهد: زیرا که اولی یک تولید مادی را ارائه کرده است و دومی، نه. اخلاقیات و احساسات بی‌جان میزان تمایز نیست. چهارم: آیا این تناقض نیست که «سازنده ویالون، سازنده ارگ،

فروشنده موزیک، مکانیک و غیره“ مولد هستند و متخصصی که فقط این کارها را “آماده‌سازی“ کرده است، مولد نیست؟ “ تمام آنها به عنوان هدف نهائی کارشان، مصرف‌کننده از همان نوع هستند. اگر نتیجه‌ای که بعضی از آنها در نظر دارند، سزاوار به حساب آمدن به عنوان کار مولد اجتماعی نباشد، چرا یک نفر باید سودمندتر باشد برای چیزی که تنها ابزاری برای رسیدن به این نتایج است؟(همان منبع ص ۱۷۳) با این دلائل، شخصی که ذرت می‌خورد درست به همان میزان مولد است که تولیدکننده ذرت. زیرا که ذرت برای چه تولید شده است؟ بدین ترتیب اگر کار خوردن مولد نیست چرا کار کشت ذرت باید مولد باشد. پس آن وسیله ایست برای به دست آوردن این هدف. در کنار این مسئله مصرف‌کننده تولیدات مغز، عضلات، و غیره است، و اینکه مگر نه این است که ارزش این تولیدات همانند تولیدات جو و گندم است؟ — در اینجا ممکن است دوست هم ولایتی انسان دوست اسمیت این سوال را بپرسد. در مرحله اول آدام اسمیت منکر آن نیست که کار غیرمولد چیزی را از همان نوع تولید می‌کند. در عین حال کارگر غیرمولد به طور کلی کارگر نیست. در مرحله دوم، ممکن است عجیب به نظر برسد که دکتری که برای دارو نسخه می‌نویسد یک کارگر مولد نیست، اما دارو فروشی که آن را می‌سازد کارگر مولد است. همچنین سازنده ابزاری که ویولون می‌سازد، مولد است اما موزیسینی که آن را می‌نوازد مولد نیست. در عین حال این امر نشان می‌دهد که “کارگران مولد“ تولیدکننده اشیایی هستند که هیچ منظوری به جز خدمت به عنوان ابزار تولید برای کارگران غیرمولد ندارند. به گونه‌ای که تعجب‌آور نخواهد بود که تمام کارگران مولد، هنگامی که تمام گفته‌ها و اعمالشان، در مرحله اول، تولیدکننده ابزاری است برای پرداختن به کارگران غیرمولد، و در ثانی چیزهایی را تولید می‌کنند که به وسیله همان‌هایی مصرف می‌شود که هیچ کاری انجام نمی‌دهند. از تمام این نوشته‌ها، شماره ۲ عبارت از آن است که یک فرانسوی نمی‌تواند پل‌ها و جاده‌هایش را فراموش کند؛ شماره ۳ تنها میزان اخلاقیات را نشان می‌دهد؛ و شماره ۴ تنها شامل حماقتی است که مصرف درست همانند یک تولید، مولد است > که در جامعه بورژوازی، جایی که یکی تولیدکننده است و دیگری مصرف‌کننده صحیح نیست < یا آن که بعضی از نیروهای مولد صرفاً تولیدکننده مواد برای نیروی کار غیرمولد هستند، چیزی که آدام اسمیت در این جا منکر آن است. تنها شماره ۱ دارای این نکته صحیح است که آدام اسمیت، با تعریف دوم خود، همان نوع از کار مولد و غیرمولد را یکسان می‌نامد ۱۱۳۴۹۱ — یا آن که بر طبق تعینات آدام اسمیت او مجبور می‌شود بخش نسبتاً کوچکی از کار سودمند “غیرمولد“ را به عنوان کار مولد در نظر بگیرد؛ نکته‌ای که درمقابل تمایز گفته نشده است، بلکه در برابر طبقه‌بندی خاصی از فعالیت‌های معینی گفته شده است که متمایز هستند یا راهی برای اعمال این تمایز است. پس از نقل همه این کامنت‌ها، گارنیر در انتها به این نقطه می‌رسد:

“تنها اختلاف عمومی که می‌تواند میان دو طبقه که به وسیله اسمیت ارائه شده مشاهده شود، ... عبارت از این است که طبقه‌ای که او آن را مولد می‌نامد، ممکن است همواره همان اشخاصی باشند که بین سازنده (ابژه) کالا و شخصی که مصرف‌کننده آن است قرار می‌گیرند؛ در حقیقت کاری که او آن را غیرمولد می‌خواند، که هیچ گونه رابطه‌ای ندارند و رابطه بین کارگر و مصرف‌کننده ضرورتاً مستقیم و بلافاصله است. این مسئله روشن و ضروری است که یک رابطه مستقیم و بلاواسطه بین شخصی که تجربه فیزیکی را به کار می‌برد، مهارت جراح را دارد، دانش قانون‌دان را دارد، هوش موزیسین یا هنرپیشه را دارد، و یا در انتها خدمات خدمت‌گزار خانگی را انجام می‌دهد، وجود دارد و هر یک از اینها کارگرانی هستند که به انواع مختلف در زمان کار به استخدام درآمده‌اند؛ در حالی که در حرفه‌های نهادینه شده سایر طبقات، اشیایی که مصرف می‌شوند مادی و ملموس هستند، می‌توانند موضوع مبادلات واسطه‌ای فراوان باشند، پس از آن از دست سازنده بیرون آمده و به دست کسی برسد که آن را مصرف می‌کند. (۱۷۴)

در این جملات آخر گارنیر، به زعم خودش، بنیان پنهان شده ایده‌ای را نشان می‌دهد که بین اولین تمایز اسمیت (کاری که در برابر سرمایه مبادله می‌شود، و کاری که در برابر درآمد مبادله می‌شود) و همچنین دومین ایده او (کاری که خودش را در یک ماده ظاهر می‌کند، یعنی کالای قابل‌فروش و کاری که خودش را به آن صورت منطبق نمی‌کند) وجود دارد. که این آخری به طور طبیعی در بسیاری از بخش‌های مخصوص شیوه تولید سرمایه‌داری وجود ندارد؛ ولی برای اولی وجود دارد. نمی‌توان از این حقیقت

چیزی گفت که بر مبنای تولید سرمایه‌داری، در آنجا که اکثریت عظیمی از مواد کالایی - مواد و چیزهای ملموس - به وسیله کار مزدی تحت حاکمیت سرمایه ایجاد می‌شود، کارهای [غیرمولد] (یا خدمات یک تن فروش یا پاپ) تنها می‌تواند خارج از کار مولد، یا خارج از سود استخدام‌کننده‌اش (و شرکای این سودها) باشد و دستمزد دریافت کند، و کاملاً جدا از شرائطی هستند که در آن کارگران مولد پایه‌های مادی تولید ضروریات زندگی را به وجود می‌آورند، و در نتیجه کارگران غیرمولد هستند. هر چند این امر نشان‌دهنده سطحی بودن آن فرانسوی فریبکار است که می‌خواهد به عنوان یک متخصص اقتصاد سیاسی و مانند یک محقق تولید سرمایه‌داری عمل کند که به غیر اساسی بودن این وضعیت برای تولید سرمایه‌داری توجه دارد - مبادله سرمایه در برابر کار مزدی به جای مبادله مستقیم درآمد در برابر کار مزدی. یا درآمدی که کارگر مستقیماً به خودش می‌پردازد. به این وسیله گرانیر تولید سرمایه‌داری را تبدیل به شکل غیراساسی می‌کند به جای آن که آن را یک ضرورت بداند - گر چه تنها به صورت تاریخی این یک امر ضروری زودگذر است - که برای گسترش نیروی تولید جامعه از کار و تبدیل کار به کار اجتماعی شکل گرفته است.

... "این مساله همواره ضروری است تا آن که از طبقه مولد، تمام کارگرانی که کارشان صرفاً ترکیبی از تمیز کردن، ذخیره کردن و یا تعمیر کردن بخش‌های پایانی است، کسر شود، که در نتیجه آن هیچ تولید جدیدی در گردش قرار نمی‌گیرد." (ص ۱۷۵) (اسمیت در هیچ جا نمی‌گوید که کار یا تولید آن باید وارد چرخش سرمایه گردد. این امر می‌تواند مستقیماً وارد سرمایه ثابت شود، شبیه کار ماشین‌هایی که یک ماشین را در کارخانه تعمیر می‌کنند. اما در این زمینه ارزش آن کار وارد چرخش تولید می‌شود، به کالا تبدیل می‌شود. و تعمیرکاران و غیره که این کار را به عنوان خدمات انجام می‌دهند، کارشان را در برابر سرمایه مبادله نمی‌کنند I ۳۵۰ || بلکه در برابر درآمد مبادله می‌کنند.)

"این مساله در نتیجه این اختلاف است که طبقه غیرمولد، همان گونه که اسمیت آن را مشاهده کرده است، تنها از درآمد تغذیه می‌کنند. در حقیقت از آنجا که این طبقه اجازه می‌یابد که هیچ واسطه‌ای بین خودش و خریدار تولیداتش وجود نداشته باشد، می‌توان گفت شخصی که از کارش استفاده می‌کند، بلافاصله آن را مصرف کرده و در برابرش پرداخت می‌کند؛ و تنها از درآمد به او پرداخت می‌شود. و همان گونه نقطه مقابل این مساله کارگرانی از طبقات مولد هستند که به عنوان قاعده به وسیله یک واسطه به آنها پرداخت می‌شود که آن واسطه در به وجود آوردن سود از کار آنها دارای منفعت است، که اغلب اوقات این پرداخت به وسیله سرمایه صورت می‌گیرد. اما این سرمایه همواره در انتها به وسیله درآمد یک مصرف‌کننده جایگزین می‌شود، همان طور که آن درآمد به چرخش در نمی‌آید و بدین ترتیب نمی‌تواند تبدیل به هیچ سودی برای مالک خود شود".

اما این آخرین بحث کودکانه است. در مرحله اول بخشی از سرمایه به وسیله سرمایه جایگزین شده است و نه به وسیله درآمد، در هر حال این بخش از سرمایه چه آن که در گردش قرار گرفته باشد و یا نگرفته باشد (همانند مورد بذر کشاورزی) تفاوتی نمی‌کند.